

# توقین

۷۵  
تکماره ریال

دم افطار!

صدراعظم - از گشنگی «نا» ندارم حرف بزیم!  
ملت - همیشه شعبون، یکرفعه هم رمضون!





دکتر دل‌وقلوه شبق در جلسه هفته قبل مجلس دعا و ثنا گفت: «اگر بجای کلمه استاندارد کلمه «دیزی» می گذاشتند بهتر بود چون دیزی يك بو خاصیتی دارد و میتواند شکم آدم را سیر کند.» بخش بی ادبی:

**دیزی!**

«شعر نو»  
ای که گفتی در سنا  
با دعا و با ثنا  
جای استاندارد، گر «دیزی»  
شدی!  
بازیک چیزی بدی!  
چونکه هم بودار دوهم خاصیت  
هم، شکم را سیر میسازد  
خواستی مزه بیندازی ولی  
لطفی نداشت!  
چون اگر شرطت بود خاصیت  
اسم خیلی چیزها را میشود  
دیزی گذاشت.



**پیرامون ماه مبارک رمضان**

ماه مبارک رمضان که مخصوص عبادت و روزه‌داری است به میمنت و مبارکی فرا رسید و کاکا از همان پنجشنبه گذشته ۵:۵ (یوم الشک) محسوب میشد به صوم و صلوة پناه برد.

معنی روزه همانطور که میدانید «اساک» در خوردن است و فلسفه آن هم رعایت بهداشت و با خبر شدن از حال درماندگان و همچنین تزکیه نفس میباشد اما اگر یک نفر بخواد همطور که با اساک در خوردن، مثلاً «سر در» ناشی از امتلاء معده خود را از بین میبرد - با اساک در حرف زدن و چیز نوشتن و دخالت کردن در کار بزرگترها «در دسر» خود را هم کم کند آیا به بهداشت خود علاقه بیشتری نشان نداده است؟

اگر این مطلب را قبول دارید پس بدانید و آگاه باشید که کاکا اساک میخواد به بهداشت خود خیلی علاقه نشان دهد چون تصمیم جدی گرفته که در غیبت کردن و چیزهای بد بد نوشتن و دخالت کردن در کار بزرگترها شدیداً «اساک» بخارج دهد.

یاد مرحوم ملا نصرالدین بخیر که یکروز ظهر رفت منزل دید زنی ارسی اطاق را زده بالا یک چهار پایه گذاشته کنار ارسی، نشسته روش که آفتاب بخوره ولی خوابش برده و دهانش هم نیمه باز مانده. اتفاقاً شب گذشته ملا با زن صاحبخانه دعوا کرده بود و پی فرصت میگشت که دق دلی خود را خالی کند و همینکه دهان نیمه باز زنی را دید با عجله از خواب بیدارش کرد و گفت: تو که دهن تو باز گذاشتی اقلانصف زبانت را هم در آر که ما یک دهن کجی باین زن صاحبخونه کرده باشیم!!

حال ابرار، نقل کاکاست. ما که در خوردن و نوشیدن داریم اساک میکنیم خوب در حرف زدن و چیز نوشتن و دخالت کردن در کار بزرگترها هم اساک میکنیم چه طور میشه! لابد خواهید گفت تو یازده ماه آزرگار چیز نوشتی و در کار بزرگترها دخالت کردی مع الوصف چیزی دست ما را نگرفت. اگر بخوای از اساک هم پیروی کنی وضع چه خواهد شد؟

در پاسخ این سؤال مجبورم بگویم که این ماه با یازده ماه گذشته فرق زیادی دارد چون آدم هر چه از بزرگترها انتظار داشته باشد میتواند با دوختن یک «پیراهن مراد» بچیزهای مورد انتظار خودش برسد.  
امیدواریم کسبه، کارمندان دولت، علی الخصوص اسیران خیابان یعنی طبقه بیکاره، دوختن پیراهن مراد را در این ماه مبارک فراموش نفرمایند چون برای رسیدن به مراد دل خود همین یک راه را دارند و بس. «کاکا توفیق»

**شاگرد پخته و شاگرد نپخته!**

رئیس دانشکده هنرهای زیبا و رئیس تفریحکده (۱) روزنامه گفت: «بالمو کنکور عمومی دانشگاه، دانشکده‌ها میتوانند شاگردان پخته را دستچین کنند»  
«اگر هم شاگرد پخته باندازه کافی وجود نداشت میتواند یک‌عده را اول بزند بعد انتخاب کنند!»  
رئیس تفریحکده افزود: «اگر هم شاگرد پخته باندازه کافی وجود نداشت میتواند یک‌عده را اول بزند بعد انتخاب کنند!»

**سابقه «آخرین خبر»**

۶- آخرین خبر حاکمیت که اداره هواشناسی بعالت پاره‌ای از اختلافات هوایی، سفیر خود را از آسمان هفتم فرا خوانده و با آنجا قطع رابطه کرده است!  
«اکبر تجربی»

۷- آخرین خبر رسیده از «رم» حاکمیت که در قسمت «سینه‌های سو فیالورن» زلزله‌ای رخ داده که بر اثر آن ۲۰۰ نفر یکجا کشته شده! «و عده زیادی از جوانان آورده و بی‌خانمان شده‌اند. اجساد کشته شدگان فعلاً بی‌حال کنار کافه‌ها افتاده است!!»  
«ک - متوجه»

۸- آخرین خبر واصله از جنوب شهر حاکمیت که تروبسیاه شخصاً مبارزه داغ و پی‌گیری را علیه سرما آغاز کرده است!  
«ر- خدا بخش»

۱ - دود سیگار تولید سرطان می‌کند.  
۲ - اثر دود گازوئیل در ایجاد سرطان بمراتب بیشتر از دود سیگار است.  
از اخبار آشفته

**دود گازوئیل**

گفت سیگار چنین است و چنان دود سیگار چو در سینه رود گفتم افسوس که دود گازوئیل کیم ای دوست که من ترک کنم یک دود گازوئیل را چکنم چونکه تولید نماید سرطان همزه دود برون آید جان خطرش هست سی و شش چندان دود سیگارو رها کردم از آن تا که هستم توی شهر تهران

**دیوانه واقعی!**  
خبرنگار هنری ما که هفته گذشته بمجرد دایر شدن نمایشگاه نقاشیهای بیماران روانی به آنجا رفته و کار بیماران را از نزدیک دیده است گزارش میدهد اولین تابلویی که نظرم را جلب کرد تابلوی دارالمجانین تهران بود که دکتری با آخرین وسایل از بین بردن بیماریهای روانی در حال معالجه یک بیمار روانی دیده میشد. خواستم بپرسم این تابلورا چه کسی کشیده ولی قبل از آنکه دهن باز کنم یکی از پشت گفت:  
- چرا تمجب کردید؟ این تابلو را یک «دیوانه» کشیده!

**«انجمن نجات معتادین تشکیل شد.»**

یکساله : ۴۰ تومن  
ششماهه : ۲۲ تومن  
برای کلیه کشورهای خارج (با پست زمینی):  
یکساله : ۴۵ تومن  
ششماهه : ۲۵ تومن  
(با پست هوایی):  
بیای اشتراك باضافه مخارج پست هوایی آن.  
بیای اشتراك تقدأ دریافت میگرد.

روزنامه فتکاهی  
**توتینا**  
انتقادی-اجتماعی-سیاسی  
اداره: تهران  
خیابان استانبول- شماره ۱۲۸  
تلفن: ۲۹۶۷۳  
عنوان تلگرافی:  
«تهران - روزنامه توفیق»  
چاپ: رنگین  
باغ سپینالار- تلفن ۳۹۶۸۵  
امور هنری توسط:  
«استودیو توفیق»  
نقل و اقتباس مندرجات این روزنامه در مطبوعات، رادیوها، تلویزیونها و هر کجای دیگر بیهر طریق اکیداً ممنوعست و حق استفاده از آن منحصراً متعلق بروزنامه فتکاهی توفیق میباشد.  
**بیای اشتراك**  
یکساله : ۴۰ تومن  
ششماهه : ۲۲ تومن  
برای کلیه کشورهای خارج (با پست زمینی):  
یکساله : ۴۵ تومن  
ششماهه : ۲۵ تومن  
(با پست هوایی):  
بیای اشتراك باضافه مخارج پست هوایی آن.  
بیای اشتراك تقدأ دریافت میگرد.



کجا داری میری؟  
- عضو انجمن معتادین - به نفر معتاد بی‌هروئین مانده دارم میرم «نجاتش بدم!»

« تفکری پر چانه » سوخت

سه شنبه گذشته موفقیکه آخرین نسخه های روزنامه چاپ میشد خبر رسید که « تفکری پر چانه » سوخت. « تفکری پر چانه » قدیمی ترین شاعر توفیق یعنی شاعر مردم است. او یکی از با صفا ترین همکاران مرحوم توفیق بود که از نخستین سالها اشعارش در توفیق چاپ میشد و لذا امروزه از خوانندگان قدیم و جدید توفیق کسی نیست که او را نشناسد. « تفکری پر چانه » بحق شاعر مردم بود و همیشه نیز شاعر مردم ماند و هیچگاه نخوست از شاعری خود بعنوان نردبان ترقی استفاده کند. اوبقال بود و بقال ماند و همیشه فقط از دسترنج خود نان خورد. « تفکری پر چانه » شاعر توفیق با آنهمه خلوص نیت و آنهمه صفای باطن الآن سوخته است، تمام سر و صورتش و جفت دستهایش... و روی همه اینها: حاصل یک عمر زحمت شرافتمندانه او یعنی دکان بفالیش که هم محل کسب او بود و هم منزل و مأوایش. ما وظیفه خود میدانیم که ماداً و معنأً بهر وسیله ای که بتوانیم همکار صدیق و شرافتمند خود را یاری کنیم و بهر طریق که ممکن باشد موجبات دلگرمی او را فراهم کنیم.



شعر زبیرا تفکری پر چانه در بیمارستان سروده و می بینید که پیروان مکتب کا کا در هیچ حال روحیه و طبع شوخ خود را از دست نمیدهند.

دعای سحر



« خوانندگان عزیز! »  
 « کا کا توفیق عادت دارد که »  
 « در یکماهها رمضان هر روز »  
 « سحر قبل از خوردن سحری »  
 « به پشت بام برود و دعای »  
 « سحر بخواند . شما هم »  
 « میتوانید از امشب به بعد با »  
 « کا کا توفیق همصدا بشوید »  
 « و همراه او دعای سحر »  
 « زبیرا بخوانید شاید گشایشی »  
 « در کارتان پیدا شود! »

بسم الله الرحمن الرحيم  
 یا رب توای خدای کریم

یارب ما از همه کس بریدیم و بسوی تو روی آوردیم چون از همه کس جور دیدیم و از توندیدیم و از همه کس زور شنیدیم و از تو نشنیدیم.

یارب ما گناهکاریم ، بیماریم و بیکاریم ، توی چشم بزرگان خاریم و پیش چشمشان خواریم، از زندگی بیزاریم، آخر یکجا رو بیاریم که جز تو هیچکس را نداریم.

یارب یکدسته از خلق الناس: سناس و خناس و قناسند و دسته دیگرشان آس و پاس.

یارب ما جزو خلق الناس آس و پاسیم و بی رخت و لباسیم. تو ارحم الراحمین و وضع و حال ما را می بینی.

ای خدای کریم خودت می بینی که نردان آتشی افروخته اند و ما را در این آتش سوخته اند چرا چون کیسه های زیادی دوخته اند. (در اینجا یزید زیر آواز)

یارب این آتش که بر جان من است سرد کن آنسان که کردی بر خلیل!

یارب خانه اغنیا پر نور است و کلبه فقرا سوت و کور یا باید از گرسنگی بمیرند و یا روزه بگیرند!

یارب من بتو «رب ارنی» گفتم و دیگران « لن ترانی » بارم کردند و باین شیوه دخلم را آوردند.

یارب «تورحیمی» تو کریمی تو فزاینده فضلی، تو نماینده جودی، تو سزاوار ثنائی، من همه ذکر تو

گویم، ره مهر تو پیویم، چشم بردست تو دروزم، وقف ذکر تو شده شام و روزم، این روا نیست که در آتش بد ذاتی نردان فسرت کار بسوزم.

یارب فاطمه تنبان ندارد و هر شب سر گرسنه زمین میگذازد و این شعبان و رمضان ندارد چون پدرش همیشه بیکار است و نان ندارد،

روزه کا کا توفیق

از کا کا توفیق پرسیدند توهم در ماه رمضان پارسال روزه گرفتی؟  
 کا کا توفیق خنده ملیحی کرد و جواب داد:  
 - بله، گرفتم ولی همه اش باطل شد.  
 - گفتند: چگونه؟  
 جواب داد:  
 - برای اینکه روز اول «سرما خوردم!»، روز دوم «روی یخها سرخوردم!»، روز سوم توی کوچمه «زمین خوردم»، روز چهارم از نردان «رودست خوردم!»، روز پنجم «حسرت خوردم!»، روز ششم از کشیز خانوم «کتک خوردم!»، روز هفتم از اوضاع «سرخوردم!»، روز هشتم برای مردم «تأسف خوردم!»، روز نهم از قدر ناراحت بودم که هی «خودم را خوردم!» و تارو از آخر هم هر روز جای شما خالی «دود گاز و تیل خوردم!»... ولی روز عید فطر فکر میکنم روزه حسابی (!) گرفته چون گشنگی خوردم!

«استادان دانشگاه بمرحمت لایحه فول تانیم باید تمام وقت خود را در اختیار دانشگاه بگذارند.» جراید

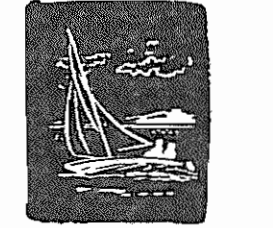


استاد اولی - می بینی؟! این بابا همکار توست که ازدواج کرده. استاد دومی - عجب، مگر طبق لایحه جدید، این همکار ما تمام وقتش را در اختیار دانشگاه نگذاشته!?

سوراخ دعا

هفته قبل روزنامه ها از قول اداره کل داروئی کشور نوشتند که برای داروئی که وارد کنندگان برای داروئی که وارد می کنند صورت حساب تقبلی می سازند و در این صورت حسابها قیمت خرید دارو را تا پنج برابر قیمت اصلی مینویسند. باینجهت نمیتوان قیمت اصلی دارو را معین کرد و مطابق آن قیمت فروش را راعین نمود.

گرچه این دلیل در مرحله اول کاملاً منطقی جلوه می کند اما بعقیده کا کا توفیق نظارت بر نرخ دارو چندان هم مشکل نیست. اگر ما بجای مسئولین امور بودیم (وریگی هم بکفتمان نبود) بعوض اینکه از روی فاکتور های قلبی که دارو فروشها نشان میدهند نرخ تعیین کنیم، از روی صورت خریدی که آنها برای فرار از مالیات و عوارض گمرکی تحویل گمرک و دارائی میدهند نرخ تعیین میکردیم آنوقت معلوم میشد که یک من ماست چقدر گره دارد!



یارب ما آس و پاسیم و فقیریم، پیروز زمین گیریم، هوای ما رداشته باش بپانمریم!  
 یارب عدهای لا کتابند، مال مردم را میچاپند و میخورند و میخوابند، بار خودشان را می بندند و بریش حامی خندند، یک فکری بحال ایشان نکن و از سر ما نشان را بکن یعنی زیر ایشان را بزنی!  
 یارب شب تاسحر اجاق خانه ما خاموش است ولی درخانه همسایه ما صدای «بالا بخور بالا بنوش» است.  
 (آواز شش دانگ!)

یارب این شمع شب افروز ز کاشانه جان ما سوخت بگوئید که درخانه کیست؟

یارب بحق دل های شکسته، بحق جانهای خسته و راههای بسته، بحق ماه مبارک، بحق سنگ سه چارک، بحق هر چه تو گوئی، بحق هر چه تو خواهی، بحق ماهی شیلات، بحق عرض و سماوات، در دردمندان را دوا کن، حاجت حاجت مندان را روا کن، گمراهان را ارشاد کن و گرفتاران را آزاد کن! عمر بدجنسان را بر باد کن، و آخر قربانت کردم لاقول بحرف شاعر گوش بده و «یارب دعای خسته دلان مستجاب کن!»

بحق و کرمک و الطافک یارحیم یا کریم، یا مقلب القلوب، بک بالله یا کریم، یارحیم، یا مهین و بر حمتش یا ارحم الراحمین. «فاتحه»

سوختن



دردکان - در فصل سرما - من زگر ما سوختم با تمام جنس دکان، بنده یکجا سوختم قصه پروانه بشنیدی که سوزد دور شمع؟ من بدور خویشتن پروانه آما سوختم شعله آتش بدست و صورت و پایم گرفت من به یک سفلت، بدکانم، سراپا سوختم سوزش دل یکطرف، سوز سر و پا یکطرف توی پستوی دکان یا ساختم یا سوختم این دکان هم جای کسبم بود، هم منزل لگهم! قسمت اینسان شد که دردکان و ما و اسوختم آتشی در خشک و تر افتاد و من گشتم کباب در دکان خویشتن تنهای تنها سوختم چون که طشت «آب سرد!» اندر دکان من نبود زیر جهت یکباره از پائین و بالا سوختم در مر یضخانه، تو و لها چون زدستم شد جدا زیر دست «پانمان کن!» زین مد او سوختم گفته بودی ساختی با زندگی یا سوختی؟ آنقدر با زندگانی ساختم تا سوختم پشت مجلس، هر که میداند دکان من کجاست بیست و هشت ماه شعبان، من هم آنجا سوختم

گفتگوی تلفنی

است بخرج مردم درست شود. - بله، صحیح میفرمائید. - میخواستم ببینم چرا ایو خیابان را میخواستند بخرج مافقر احداث کنند. - برای اینکه مافقر همیشه یک پایمان فرنگ است، یک پایما هتل هیلتون و باین جاده احتیاج داریم، از قدیم و ندیم گفته اند «هر کسی خر بزه میخوره پای لرزتر هم میشینه». - یعنی میفرمائید که کله - گنده ها از پیراه به سوس میروند و احتیاج به این راه... الو... الو... اه... کا کا توفیق گوشه ر بردار... الو... قور... قور... - همان خیابانی که از فرودگاه مهر آباد شروع میشود و به هتل هیلتون ختم میشود. - بله بله فهمیدم کدام خیابان را میفرمائید، همان خیابانی که قرار



د بالا بره رشد سیاست  
روشن شی باوضاع زمنه  
فزون گردد شعور دیپلماسیت  
بخون اخبار مارا دونه دونه  
«شدر»

ن واسوالد گفت «اکنون من قانع شده‌ام که شوهر من قاتل کندی  
بوده و از جگر رومی که شوهرم را کشته شکایتی ندارم!!»  
گفتیم ماست ما لیزاسیون تو کاره  
یدی تحقیق و محقیقات دروغ بود  
یدی باز نبض کار تو دست کاگاست  
لیش گفته‌های این ضعیفه است  
که گفته: «کار، کار شوهرم بود  
ایضا این کلام هم از خود اوست  
با اینکه وارد هتم من بخوبی  
با این حال شکوه‌ای از او ندارم  
که کرنا حقوق کتم به اجبار  
مداوا کشته از اون بین وریشه

زیره ستمرات انگلیس گفت: نیروی انگلیس قبرس را ترک  
نمیکنند

ندخوش کنت آن سیاست باز نا کس  
بو مدتها تراشیدم بیانه  
کتون که شد مرادم تازه حاصل  
از این جامفت دیو نصد چون کم دل؟

رکلمته بیش از ۸۰۰ تن در زدو خورد های مذهبی کشته و زخمی  
شدند

ورو «جون کلین خانوم درشته»  
پیش بچه بذاری میکند قهر  
صد هجینم بر اش چیزی نمیشه  
از این چیزها نداره هول و تشویش

ر باناما برای ملی کردن کانال باناما تظاهرات زدو خورد های  
صورت گرفت

بین این «لامروت ها!» میذارند  
امیخوان لحظه ای آسوده باشند  
میگذارن که این «عاموسرها!»  
بدور باشن از این جور شور و شرها

«هیگو بیند سیگار، سرطان تو لید، میکنه.»



... کاکاجون چرا چیقتوانداختی دور، سیگار میکشی؟  
سینه خوام بینم راست میگن سیگار سرطان تو لید میکنه!؟

شعر نو:

پی معرفت ماهی!

اینجا... آنجا... ههجا... آن  
دور دست‌های بسیار دور دست  
خیلی دور!!  
و این نزدیکیای خیلی نزدیک  
غوغائی بر پاست چه جور!  
همگی وول میخوریم  
وول خوردنی مثل مورچه و زنبور

ای انسان مفرور  
ما، همان ماهی‌ها هستیم  
که شما میگویند در دریاها نیستیم  
و غلطی است بزرگ.  
و دروغی شاخدار  
که الهی همین دروغ بگفتان  
بزند!

قر نیاست که ما نزد شما  
و خود را از شما جدا ننیدانیم  
تخم خود را میریزانیم  
و شما آنرا با اشتیاق عجیب  
میخورید و میخورانید  
و بد به فراوان میگویند.

هان، ای انسان دروغگو  
من نود تو هستم، نه در اقیانوسها  
مرا صید میکنی، بتور میاندازی  
و بعد پتیا میکنی، در جاهای  
مخصوص

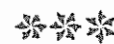
و سپس مرا متهیم میکنی  
که اسما بتور تو نخورده‌ام!!

من بوده‌ام و هستم و خواهم بود  
من ماهی هستم... میفهمی؟! ماهی  
کجای کاری؟! آئی ماهیگیر؟  
مرا بدنام میکنی مرا متهیم میکنی  
من نه تاجر، نه نظرسو دارم  
فقط یک ماهی هستم... خوراک  
همه

تخم میریزم و عبور میکنم  
اسم تخم من «خواریار» است  
یک ماهی ماده از جنس ما  
سالی میلیونها تخم میریزد در  
دریا  
ولی تو ای انسان دروغگو  
همان بیتر که خاویار مرا  
بخوری!!

سیگار!

روزنامه‌ها گزارش دادند که:  
یک هیئت آمریکائی که بطور  
مخفیانه مأمور کشف رابطه سیگار و  
سرطان شده بود، بعد از مطالعه ۱۰۰۰۰  
گزارش راجع به سیگار و صرف دو  
سال وقت اعلام کرد که سیگار عامل  
مهم ایجاد سرطان ریوی است...  
و مؤسسه آمار گیری کالوپ  
آمریکا اعلام کرد که:  
اعضاء هیئت مزبور در عرض  
این دو سال مطالعه، تعداد دو میلیون  
جعبه سیگار کشیده اند تا توانسته‌اند  
به این کشف مهم نائل بشوند!

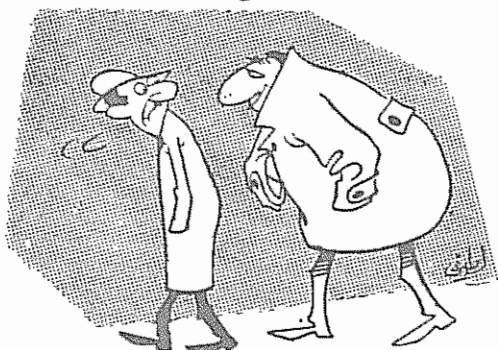


دلون قسیمیر

گزارش رسمی بانگ مرکزی  
ایران که در جراید منتشر شده  
حاکمیت که در آبانماه امسال صد  
میلیون تومان اسکناس جدید به  
جریان گذارده شده است.  
- حق مبارک کند انشاءالله

نفت پازنان

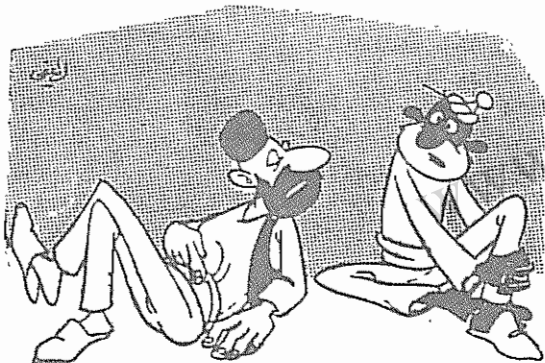
طبق خبری که روزنامه‌ها  
انتشار داده‌اند بهره‌برداری از  
نفت «پازنان» واقع در بین  
بهمن و شیراز از هفته گذشته  
رسماً شروع شد.  
بناوجه به خبر فوق در حال  
حاضر عمل بهره‌برداری از نفت  
«پازنان» قاعدتاً چیزی کم و  
کسر نباید داشته باشد جز آنکه  
کنسرسیون چیها چند تا «پا»  
جور کنند و وارد گود بشوند!



قاچاق فروش- گنت، وینستون، ماهی هم داریم ها!!

تقاضا از اهالی شرافتمند

وزارت اندرونی بدینوسیله از اهالی شرافتمند تهران تقاضا  
میکند که چنانچه شبها با افرادی برخورد کردند که فاقد مسکن میباشند  
فوراً آنها را به گرمخانه که بغل اداره آتش فشانیه واقع شده هدایت کنند  
و چون آنجا محل کافی ندارد بلافاصله آنها را سوار تا کسی کرده و به  
خیابان مولوی حدود باغ فردوس ببرند و چون آنجا هم جای خالی وجود  
ندارد لطفاً زحمت کشیده و آنها را با وسایل مقتضی به گرمخانه شوش  
ببرند و چون آنجا هم قبلا پر شده بی زحمت قبول فرموده و آنها را  
را بخانه خودشان راهنمایی فرمایند وزارت اندرونی از این همکاری  
صمیمانه قبلاً تشکر میکند!



کاکا- تو چند روز پیشواز ماه رمضان رفتی؟  
ملت- شش هزار سال!

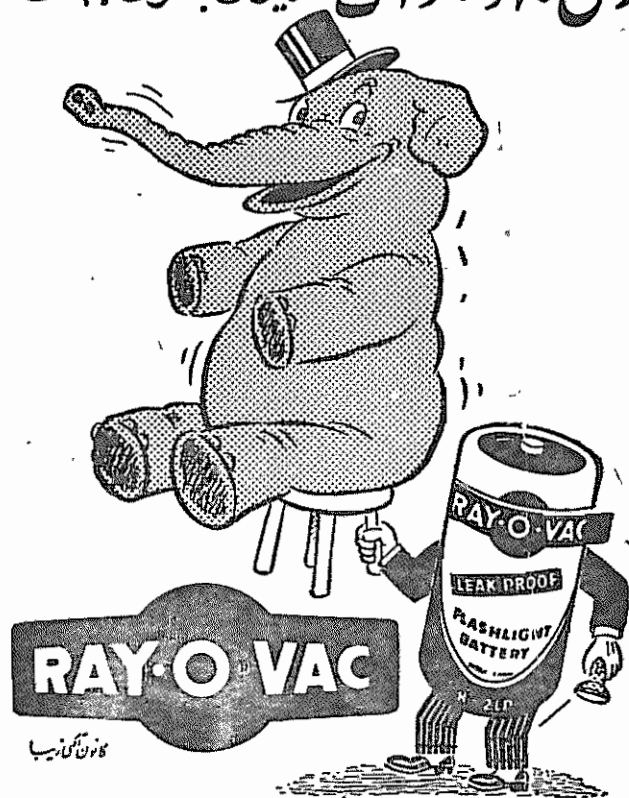
اینهم رمضان شد؟! ای - اینکاره  
ای روزه خوران مرده که ماه رمضان است  
ایام شکم یارکی روزه خوران است  
روزی است که دنیا بکف سورچران است  
به به چه مبارک رمضانیه که عیان شد:  
هی هی جیبلی قم قم، اینهم رمضان شد!!  
هر جا بروی کافه و کاباره که باز است  
میخانه که باز است و تماشا که راز است  
هر گوشه که با ساغرمی راز و نیاز است  
دنیا که بکام همه رندان جهان شد  
هی هی جیبلی قم قم، اینهم رمضان شد!!  
رندان بحساب خودشان روزه گزارند،  
از صبح سحر تا دم افطار خمارند،  
افطار که کردند، پای میز قمارند  
باشو پدر آمرزیده که وقت اذان شد  
هی هی جیبلی قم قم، اینهم رمضان شد!!  
اینهم رمضان شد که همه در ملاء عام  
سیگار کشیدند! به اصرار و به ابرام  
کبگه لبی نیز بیردند لب جام  
هر روزه خوری زیر گذر نره زنان شد  
هی هی جیبلی قم قم، اینهم رمضان شد!!



کاربوراتور ۱، پی

اگر خواهی بخاری تو، ایدوست  
اگر خواهی دهد گرمای مطبوع  
همیشه گرمی اش باشد منظم  
بریزد نفت در مشعل بشربیب  
اگر خواهی شود بی عیب و بی نقص  
اگر خواهی خیال تو شود تخت  
کنی صد سال از آن استفاده  
بخار از بهر آن یک کاربوراتور  
بله یک کاربوراتور، مارک ۱- پی  
خوشا آنکه کنون از جا پریده  
و کاربوراتور «پی» خریده  
نمایندگی : تجارتخانه سراجیان اول هدایت تلفن ۳۳۵۶۳

ری ۱۰۰ واک قویترین باطری جهان



باطریهای ۱۰۰ دلتی ری ۱۰۰ واک دارای پوشش فلزی LEAK PROOF بوده هرگز، چکه نمیکند و وقتیکه رادیو خاموش است خود بخود شارژ نمیکرد.

باطریهای خیلی ری ۱۰۰ واک برای هر نوع رادیو و چراغ دستی

مزایا آنچه که بلند کرده، بخورد  
و بخوابد و استراحت کند .  
صندوقدار وزارتخانه هم مثل  
بقیه بسزای عملش میرسدو برای  
درمان ناراحتی قلبی به بنگه دنیا  
فرستاده میشود و احياناً اگر مرض  
قلبی اش بر طرف شد همانجا توی  
سفارتخانه يك كاری دستش میدهند  
که سرش گرم باشد و هوای وطن  
بسرش نزند . و اما بعد از اینکه همه  
متهمین اصلی بسزای عملشان ارسیدند  
نوبت به اندیکاتور نویس اداره میرسد  
و ایشان هم بموجب حکم رسمی  
مقامات بالاتر بجرم اطلاع از  
اختلاس ، به انفصال ابد از خدمات  
دولتی و قطع حقوق و مزایا و پرداخت  
غرامت ۱ و ششماه زندان مجرد  
محکوم میشود .  
البته تنبیهات سیاسی دیگری  
هم وجود دارد که اطلاع از آن برای  
خوانندگان لازم است ولی میترسیم  
اگر آنها را شرح بدیم بس  
اینجانیان نیز همان بیاید که به  
سرا اندیکاتور نویس مزبور آمد .

انواع تنبیهات  
قرار گرفتند، از هفته بعد يك سری  
تغییرات و انتصابات برای فیصله  
دادن قضیه و تنبیه مرتکبین شروع  
میشود که البته این انتصابات و  
تغییرات از مدیر کل شروع و به  
اندیکاتور نویس خاتمه پیدا می-  
کند . باین ترتیب که اول از همه  
جناب مدیر کل را که سر دست  
اختلاس کنندگان است بجرم کش  
رفتن از بیت المال و رهبری باند  
اختلاس چپها جهت خوردن آب  
خنک به سوی تبعید می کنند  
بعد سراغ معاون ایشان میروند و  
او راهم با سمت مدیر کل به يك  
وزارتخانه دیگر میفرستند . رئیس  
امور مالی وزارتخانه را نیز که مسلماً  
در این اختلاس دست داشته فوراً  
منتظر خدمت می کنند که تا آخر  
عمر با استفاده از کلیه حقوق و

سابق بر این که ما مدرسه  
میرفتیم و ده دوازده سال بیشتر  
نداشتیم ، خیال میکردیم که فقط  
يك نوع تنبیه وجود دارد و آنهم  
چوب و فلک و تر که آلبالو است  
ولی بعداً که یواش یواش بزرگ  
شدیم و سری توی سرها در آوردیم  
فهمیدیم که تنبیه کردن هم انواع  
واقسام دارد و منحصر به چوب و  
فلک دوره دبستان نیست . بعضی  
از این تنبیهات هم خیلی خوشمزه  
و نان و آبدار است ، بطوریکه از  
هزار تا تشویق هم بیشتر صرف  
میکند . بعنوان مثال بد نیست  
یکنوع از تنبیهاتی را که تا اندازه ای  
جنبه سیاسی دارد ، ذیلاً برای  
باز شدن چشم و گوش خوانندگان  
عزیز شرح بدیم :  
مثلاً این هفته روزنامه ها با آب  
و تاب تمام اعلام میکنند که :  
«در اداره کل سمومات ۱ مبلغ  
کلانی اختلاس شد و کلیه اختلاس  
کنندگان تحت پیگرد قانونی

خبر نگار :  
شما بچه حسابی صاحب ۱۸ تا بچه شهیدید ؟  
مادر ۱۸ بچه :  
ب حساب « حساب تأمین آتیه بانك عمر ان » .



«بلبل گویا»

۴

«خلاصه قسمت‌های قبل»

پروین صبح زود از خواب بیدار شده و فریدون پسر همسایه را که پشت پنجره آمده است می‌بیند و مدتی دل‌آزای می‌برد. و پنجره را می‌بندد فریدون چون می‌بیند دیروقت است باعجله بطرف دانشگاه می‌رود و در صفا می‌ایستد.

عقربه ساعت میرفت پیش، قلب در آن سینه همی زد مدام بنزگر از دور عیان شد بنواز بسکه در آن کرده مسافر سوار «لوله اکرز» چو دو آتش فشان ترمز آن بود چو آجدان «نگیر» «یا تاقاش» چون دل من سوخته (نیست سزاوار که در شاعری قصه پروانه نیاری بیاد بعله... همین بنز که کردم بیان لیک مسافر نموده سوار یکسره این صف بشو شور شد با غم این بنز بر آورد آه دید اگر باز بماند صفا نیست امید، پس از این انتظار لاجرم از جمع برون پا نهاد (هر که دل خویش بدریا زند زود بمقصود رسد بیگمان کرد صدا: تا کسی (باژست و یاد) گفت برو شاهرضا «یک تومن» جانب مقصد چو کمی راه رفت کرد صدا ترمز آن ناگهان تا کسی صدآذدیکی از آن طرف ترمز راننده از این روی بود

\*\*\*

نو قدمان یک زن و شوهر بدند مرد سر از شیشه می‌گرم داشت هیچ نپرسیده ز شوهر کجا گفت براننده: «برو نادری» گفت آخه راه شما مشرقه

یا که قرین از ره دیگر بدند لیک نزنک نزد کسان شرم داشت شد عقب تا کسی اش جا بجا گفت کجا؟ گفت یقیناً کری؟! راه این آقا طرف اشرقه!!

«تربیت!»

معلم - اسم شما چیست؟  
شاهگرد - (همانطور که نشسته) پری  
معلم (عصبانی) - احترام گذاشتن و تربیت را هیچکس بشما یاد نداده؟  
پری - ببخشید! اسم من «پری خانم» است؟! «ص ۱۰»

پلیس‌های دوره صلح!

پلیس - ببینم تو همون نیستی که چندوقت پیش از زندان فرار کردی؟  
دزد - چرا خودم.  
پلیس - پس آزادیتو تبریک میگم!?!  
«کرمانشاه - کاشانی»

آگهی استخدام

بدینوسیله با اطلاع کلیه اشخاص بیکار اعم از دیپلمه و غیر دیپلمه میرساند که چون از طرفی مطابق اظهار نظر پزشکان آمریکائی کشیدن سیگار ایجاد سرطان میکند و از طرف دیگر اینجانب یک سیگاری «دو آتیشه» هستم و بهیچوجه نمیتوانم آنرا ترک کنم، لذا یک نفر آدم گردن کلفت قلچماق از طریق قرعه استخدام میشود که هر وقت بنده هوس سیگار کشیدن کردم، سیگار را او بکشد و دودش را در حلق بنده فوت کند، تا باین ترتیب من سیگارش را کشیده باشم و او سرطانش را بگیرد.  
امضاء: «یک آدم کله‌گنده»



«سطل آشغال توفیق!»

دعب آقا (باخانم) جادو را میگیریم و از توی سبد می‌آوریم بیرون ببینیم صبح اول دشتی چه مزخرفی می‌خواهند بخوردمان بدهند:  
«دوش دیدم خر کی پیر و فقیر گفتش هیکل تو هست چوشین کرد او عرعی و گفت بمن

بروای دوست که خر هم خودتی؟ سبدچی - عجب خر باهوشی بوده‌ها؟

ما فکر میکردیم با سرد شدن زیاد از حد هوا، نوابغ عزیزما هم فنافله میشوند و تا پیدا شدن شعرای جدید یسک نفس راحتی میکشیم. ولی دیدیم خیر! ملاحظه بفرمائید آقای کمال‌الدین ابی‌نوا توی این سرما چه مهملانی گل هم کرده‌اند:

«آقا بقال رو دیدم داره واسه من ناز ناز ناز می‌کنه هی دریک قوطی رو واز واز واز می‌کنه گفتش آق بقال تو چرا هی واسه من ناز ناز می‌کنی هی دراون قوطی رو واز واز واز واز می‌کنی واز می‌کنی گفتا که گفتا که اگه من واسه تو ناز ناز می‌کنم واسه اینه که دارم دراین قوطی رو واز واز واز می‌کنم - خفقون بگیر بیجه، تو که مارو راست روده کردی با این شعر گفتنت!

تنها حسن شعر آقای رضا نورانی اینست که حسنی ندارد قبول ندارید؟ بفرمائید:  
«دلم از هیچ می‌پیچد زسم روغن نباتی است! پنداری بموئی بسته تنبان به بنده هم اثر بخشیده پنداری»  
- و اولین اثرش هم همین روان شدن طبعتون در مورد شعر گفتن است!

«دشتمه» این ستون را آقای فریدون صفوی ریخته اند و امیدواریم یادشان برود که ته ستون هستند و همانجا بمانند! اینهم شعر ایشان:  
«مارمولک جان، که ناهار خوردی بادمجان جان من مرا از خود مرنجان چرا هر دم میزنی داد از بادمجان مگرداری تومیلی بر کدو جان؟ - اگر هم میل «کدو جان!» داشتم شعر تو را که خواندم اشتهام کور شد!

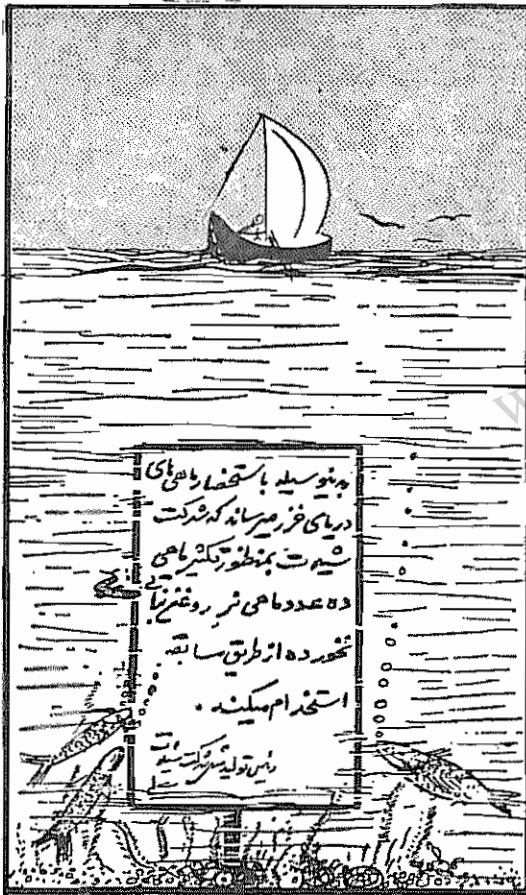
مناظره

کلنگ صدراعظم با یک کلنگ معمولی!

کلنگ خوشگل و خوش آب و رنگی! نمود و گفت: صدافسوس، هیهات دم کوره دم ما را کشیدند، بر آمدان نهاد هر دومان آخ ولی من را عجین کردند با غم به کناس و حقنی پاس دادند که جات از گرمی «شوقاز» گرم است شدم از جور سرما سخت بیمار که من کردم در این سرما قزل قورت

کلنگ صدراعظم در جوابش مکن از حال و روز من شکایت چرا اسناد بد بر بنده بستی من آفت زده هر روز و هر شب سر مخلص، بدست صدراعظم ولیکن تو خیالت تخت تخت است تمام سال بیکاری و بی‌عاش نشستن رو بافتاب کنج دیوار

«سرپرست شهر داری گفت در تماسی که با شرکت شیلات گرفتیم قرآنی از اداره شیلات میز آن تو لید ما هی را بالا ببر د.»



بدون شرح!

ترک اعتیاد!

- تو بالاخره راجع به سیگار که روزنامه‌ها مرتب می‌نویسند سرطانی ایجاد میکند چه تصمیمی گرفتی؟  
- هیچی دیگر، ترکش کردم - چرا؟ سیگار کشیدن را؟  
- نه، روزنامه خواندن را!

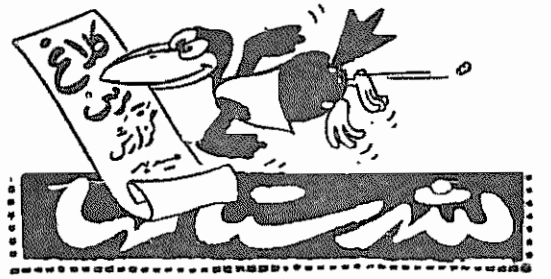
تذکره:

برای ضبط در تاریخ

«صدراعظم کلنگی» نام مردی است که کلنگ گفتمان را از کفر ابلیس هم مشهورتر کرده است!

هساب‌وفه

بقید قرعه به سه نفر از کسانی که لطیفه زیر را کامل کنند و برای ما بفرستند، کا کا توفیق سه تا «افطاری کله پاچه» جایزه میدهد!  
صدراعظم - من روزه‌ام.  
کا کا - روزه‌ات باطل شد.  
صدراعظم - چرا؟!  
کا کا - برای اینکه .....!  
تذکره: فقط جوابهاییکه تا ۲۲ ماه رمضان بدست ما برسد قابل افطاری دادن است!



خمام:

**معجزه روغن نباتی!**  
 عده‌ای از جوانان خمام که بیکاری به آنها زور آورده به بخشدار رو آورده‌اند که برایشان باشگاه ورزشی درست کند! بخشدار هم فوراً بالای سر یک محل خالی یک تابلو عریض و طولیل بنام سازمان تربیت بدنی و تفریحات سالم خمام نصب کرد تا دم دهان این عده را ببندد ولی این تابلو هم درد رادوا نکرد و از چند روز بعد دو مرتبه سر و صدای جوانان بیکار بلند شد که ما باشگاه می‌خواهیم! و بخشدار محافظه کار هم معطل مانده که جواب این عده را چطور می‌دهد. کاکا پیشنهاد میکند آقای بخشدار یکروز جوانها را بهانه مشورت بنا هار دعوت کند و یک غذا با روغن نباتی بخوردشان بدهد! از فرداست که جوانها دیگر هوس دمبل گرفتن و هالتزدن را نخواهند کرد!  
 (ح - مقدم)

شهر آرا:

**پستیچی هم مثل ماهی نایاب است!**  
 ما از زمان بچگی شنیده بودیم که در زمانهای قدیم که هنوز کاغذ و این چیزها اختراع نشده بود مردم نامه‌های خود را روی سنگ مینوشتند و روی کولشان می‌گذاشتند و به خانه طرف می‌بردند و تحویل میدادند و بر میگفتند! خوببختانه! این رسم تقریباً دوباره دارد مد میشود زیرا اداره لاک پشت خونه در جواب اهالی شهر آرا که گفته‌اند شهر آرا پستیچی نداره گفته: هر کس نامه دارد خودش

بیابد ببرد!  
 باین جهت اهالی شهر آرا تصمیم دارند یک منجم استخدام کنند تا برای اهالی زیج بنشیند و بفهمد برای کی نامه آمده، فوراً خبردارش کند!  
 آبادان:

**یا حضرت خضر پیغمبر!**  
 عده‌ای از اهالی مریض آبادان که گویا واقعاً مریض هستند! از صبح سحر تا نزدیکی های ظهر توی صف بیمارستان دولتی بانتظار دکتر می‌ایستند و نزدیکی های ظهر که دکتر با چشمهای خمار به طرف بیمارستان می‌آید مثل اینکه حضرت خضر ظهور کرده باشد بظر فاش هجوم می‌آورند و جناب دکتر هم بابتختر و تکیر دوتا چائی میخورد و چهارتا سیگار «سرطان پروف» هم میکشد و چهار تا نسخه سرپائی می‌نویسد و سر ظهر دوباره دنبال کارش میرود و دو مرتبه از فردا همین برنامه شروع میشود و خلاصه ثانویت به مریض بیچاره برسد یا خوب شده و پی کارش رفته و یا خدای تکرده بجائی که نباید برود رفته است!  
 آبادان:

**افتتاح!**  
 بعد از چندین و چند سال در شهر آبادان سه تاستراح ساخته‌اند ولی الان مدتهاست که درش بسته است و بلا استفاده مانده گویا منتظرند که یکی از مسئولین طی مراسمی آنرا افتتاح کند!  
 (الف: شاهپوری)

طیس:  
**کار مردم بمردم!**  
 اخیراً در شهرستان طیس

جنگ سرد جالبی در گرفته است که بشنیدش میاززد قضیه از این قرار است که زمین یکی از قبرستانهای جنوب این شهر را برای بیمارستان اختصاص داده‌اند (لابد برای اینکه بماشین متوفیات احتیاجی نباشد، میخواهند بیمارستان را در قبرستان بسازند!) ولی مدتهاست که این زمین همینطور متروک مانده و پر از زباله و کثافت شده است، مسئولین شهرداری میگوند زمین ملک بهداری است و باید برای حفظ بهداشت اقدام کند و بهداری هم میگوند نظافت شهر بعهده شهرداری است ولی بنظر کاکا خود مردم باید کاروزند کی خود را زمین بگذارند و وظایف بهداری و شهرداری وغیره را بعهده بگیرند!  
 خمین:

**اصلاحات!**

مدتها بود که خمین اداره آمار مستقل نداشت و اهالی برای گرفتن یک رونوشت شناسنامه مجبور بودند بشهرهای اطراف بروند و به هزار و یک جور دردرس دچار شوند.  
 قرار شد شهر خمین هم یک

اداره آمار مستقل داشته باشد البته محلی را برای این کار در نظر گرفتند، اسمش را هم اداره آمار خمین گذاشتند ولی این اداره نه میز دارد و نه صندلی و نه کارمند! اهالی خمین از این وضع ناراحت هستند. ما با اهالی خمین توصیه میکنیم که بیخود ناراحت نباشند مگر اداراتی که میزو صندلی و کارمند دارند کاری برای مردم انجام میدهند؟ «پول چائی زاده»  
 لاهیجان:

**سوء استفاده!**

بعد از آنکه مبالغ هنگفتی در سازمان چای لاهیجان سوء استفاده شد مردم از اوضاع خبردار شدند و موضوع را بمدیر کل سازمان چای اطلاع دادند مدیر کل سازمان نیز با جلال و جبروت وارد لاهیجان شد و معاون و چندتن از کارمندان اداره مزبور را از کار برکنار کرد ولی چند روز بعد خبر رسید که جناب مدیر کل معاون و کارمندان را در یک نقطه خوش آب و هوای بکار گماشته‌است! مردم لاهیجان می گویند اگر عاقبت هر سوء استفاده همین است ما هم برویم سوء استفاده چای بشویم!  
 «حسن استفاده چای!»



کاشان:

«عکاسی فکاهی»  
**از سری عکسهای چهل هزار «دلاری» توفیق!**  
 این عکس یک «تیر تلگراف» است که در راه فین کاشان برداشته شده و یکی از شاهکارهای وزارت پست و تلگراف بشمار میرود!  
 عکس از: «؟»



«تلفچی»

- الو مرکز الان تهران پارسم  
 اداره دیر شده، پرته حواسم  
 زبس ماندم سر ایستگاه واحد،  
 تلف شد وقت و عمرم کشت زاندا  
 «ع - پاک نژاد»

- الو مرکز کاکا فوم همینجاست  
 که کوچموجه هایش پر گل ولاست  
 نه راه فاضل آب داره نه چی چیز  
 (کاکا این شعر و چاپ کن چون  
 کشنیز  
 «م - ر: اقدام دوست»

- الو مرکز، کاکا اینجا برو جرد  
 پس از عمری که شد چشم همه کرد  
 شده لوله کشی، چشم حسود کورا!  
 میادیک قطره آب از لوله با زور  
 پراست از خاک و کج چون آبغوره  
 شکمپا را نموده یاره پوره  
 «م - ح: زعمیم»

- الو، مرکز، خبر از یزده کاکا  
 (شکایت می‌کنم من نزد کاکا)  
 که ما وضع قضائی مون خرابه  
 همش داد گستری مون توی خوابه  
 یزد: «م - باقلوا»

- الو، مرکز، کاکا بشنوز قوچان  
 که باشد پر لجن کوی و خیابان  
 کثافت ریزد از هر سو در این شهر  
 نظافت کرده با ما تا ابد قهر  
 «کمالی»

- الو، مرکز، کاکا بشنو ز اقلید  
 که پستخانه بساط خویش برچید  
 فقط اینجا «تلیفون» داره اکنون  
 که اونهم گشته سیمش پاره اکنون  
 «ابوا الحسینی»

- الو، مرکز، کاکا اهوازه اینجا  
 که راه حقه بازی وازه اینجا  
 در اینجا هست فاسد هر غذایی  
 (دارم دلخور میشم من چون دانی)  
 «همشیره»

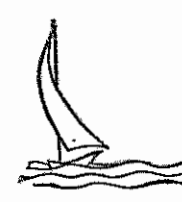
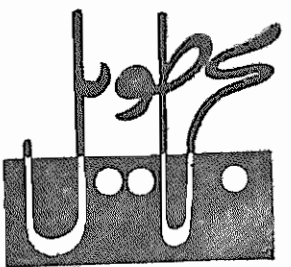


جواب کاکا

- الو، مرسی! خبر هاروشنیدم  
 خبر های همه جارو شنیدم  
 مهمتر اینکه در این یک دو هفته  
 شدند یکعده شاعر، رفته رفته  
 خود آنها خبر را شعر کردند  
 مثال بند تنبان یا کمر بند (ا)  
 فرستادند و منم بهم تشویق  
 نمودم چاپ در روزنامه توفیق  
 خلاصه منتظر هستم دوباره  
 که اخبار شما بر من بیاره

**اشکال بزرگتر!**

همره شوهر خود یک زن زیبای جوان گشت روان سوی خیابان که مگر از دوسه دکان بخرد چند قلم جنس، قضارا وسط راه، بناگاه، یکی دختر دلخواه، بر خساره چون ماه و سرو گیسوی کوتاه، که هر کس بکشد آه ز عشق رخ آن حور، از آن دور، بصدشور، نمایان شد و بس خوشدل و مسرور جلو آمد و با شوهر وی کرد سلامی و بدو خنده زد و داد بسی گرم بدو دست و پیرسید از او حال. زن از دیدن این دختر زیبای پری پیکر و آنگونه که باشوهر وی گرم گرفته است صمیمانه پریشان شد و از شوهر خود سخت ظنین گشت و بران شد که چو دختر برود، سخت بجسبد یخه شوهر و پرسش کند از بابت آن دختر و القصه حسایی رسد آنجا بحسایش!  
 چونکه آن دختر سیمین بدن از شوهر او کرد خدا حافظی و رفت و بشد چند قدم دور ازو، روبوی شوهر خسود کرد و بر آشفت و بدو گفت: «خوب این دختر زیبای پر پرو چه کسی بود که اینطور بود با تو صمیمانه و من هیچ ندارم خبر او کیست؟! ... اگر مسئله ای نیست، سبب چیست، که تاحال نگفتی سخنی با من ازو؟ شرم نداری که پس از اینهمه زنداری و شش تا بچه ریز و درشت و قدو نیمقد بیکی دختر طناز شوی شیفته و دل دهی و در وسط راه گذر پیش دوچشمان زنت لاس زنی باوی و لذت ببری از لغت و لعابش؟!»  
 مرد، خون سرد، ز پر خاش زن خویش نیفتاد بتشویش و بخندید و بدو گفت «عزیز دل من، خوشگل من، جوش مزه، بهر من این جوش و خروش تو کنون مسئله ای نیست. از آنرو که جواب تو بسی سهل بود. لیک چون آن دختر گچهره مرا ببیند و پرسد تو که بودی چکنم؟ هیچ ندانم چه بگویم به جوابش!؟»  
 «هدهد میرزا»



♥ ژینگولو های عزیز! -  
اگر هر روز بخاطر دختری نزدیک مدرسه اش کشیک می - دهید و هنوز هم موفق نشده اید به طریقی خود را به دختر مورد نظرتان نزدیک کنید و دل او را بدست آورید ، این دفعه با یک عسای سفیدویک عینک سیاه مخصوص آدمهای کور به آنجا بروید و وقتی او را از دور دیدید صبر کنید تا فاصله تان کم شود (برای جلوگیری از هر اتفاق سوئی بهتر است صحنه

پند هفتیه  
را چندبار در منزل تمرین کنید ( و در حالیکه عسای را به زمین میزنید کورمال کورمال پیش بروید و دستتان را ( البته در ظاهر خیلی بی تفاوت ) « باو بزید » و خیلی مؤدبانه بگوئید :  
- آقا !؟ لطفاً مرا با نظرف خیابان ببرید ! ؟  
البته دخترک با شنیدن این جمله اگر هم سوء ظنی داشته

باشد بکلی فراموش میکند و تصحیح میگیرد برای کمک به هموع ، شما را یاری کند و باین ترتیب باندازه طر کردن یک عرض خیابان در کنار او هستید که البته فرصت بسیار خوبی است برای راند گذاشتن !!  
تذکره : اگر طرف خیلی سماجت کرد میتوانید هفته ای دو سه مرتبه این صحنه را تکرار کنید فراموش نکنید که بیشتر از این مقدار خطرناک است !  
اصفهان : ژینگولوی ناچس



عاشق - عزیزم بنظر تو کجا بهتره مادونا باهم راز و نیاز کنیم! معشوقه - توی ماشین رامبلر.

رامبلر

بله ماه عسل شیرینه خیلی از آن شیرینتر ایامی نباشد در آن مه گردد ایام تو شیرین بشرط آنکه رامبلر نیز باشد به از آن نیست اندر قرن حاضر درون رامبلر چون پریان است بزبانی بدنی بی نظیر است درونش چون اطاقی مبله و شیک بخرجانا تو ماشینی از این مارک توقف کن تو در کاراژ قلبش خودت را توی قلب یار جا کن  
عروس توی بغل شیرینه خیلی به از ماه عسل نامی نباشد ز شیرینی شود کام تو شیرین و کرته وضع تو گردد بسی به نباشد حجله ای بهتر ز رامبلر که رامبلریکه نازا ندر جهانست ظریف و خوشگل است و دلپذیر است برونش خوشگل و زیبا و آنتیک بکن در قلب دلبر، مهر خود پارک بکن ترمز تو در پاساژ قلبش در آن جایی برای خویش واکن

برو با رامبلر ماه عسل کن در آن بنشین و یارت را بغل کن



اروکلین عطر  
مای گریف کارون  
عطر و اروکلین  
شامل شماره ۵



محصول فرانسه - معروف جهان (طوطی)

نماینده انحصاری در ایران : پارفم فرانسه خیابان نادری - پاساژ نادری

هر آنچه هست یخ زده  
زیاد شد به ماه دی ، شدت سردی هوا برف ز سوی آسمان ، بهر فقیر بینوا برسم تحفه آورد ، هزار درد بیدوا مرکک و حیات بنده را ، سری بود زهم سوا زنده ام و چو مرده ام که پا و دست یخ زده بلند و پست یخ زده ، هر آنچه هست یخ زده  
ریخت فرو چو ناکهان ، طاق اطاق کل صغر به کلبه خراب خود ، کرد ز کوشه ای نظر خواست که لعنتی کند ، بجان چرخ فتنه گر لبش که بسته بود یخ ، باز نشد ز یکدگر خواست حواله ای دهد ، دید که شست یخ زده بلند و پست یخ زده ، هر آنچه هست یخ زده  
زمین شده چو آینه ، ز بسکه آب بسته یخ گرم نمیشود زمین ، که آفتاب بسته یخ بر سر آتش ای عجب ، سیخ کباب بسته یخ تن نکار نازنین ، به رخت خواب بسته یخ پیاله شراب هم ، بدست مست یخ زده بلند و پست یخ زده ، هر آنچه هست یخ زده



دیوالچینک



«ماهی کمیاب و گران است»

مناظره

مرغ ماهیخوار با انسان ماهی نخوار!

دیدم مردی مرغ ماهیخوار را از غم هجران ماهی دم بدم گوشه‌ای کز کرده و از بخت بد پیش او رفت و بلجی سخت و سفت، گفت منکه کارمند دولتم هشتصد تومان مرا باشد حقوق تازه از این سال تا سال دیگر چون بدین نرخ گران و پول کم وای بر حال تو که اینکاره‌ای چونکه روزی ده تا ماهی میخوری لیک از بخت بد تو، ای فتی! نه فراوان است مثل سال پیش نه حقوقی داری و نه عایدی مرغ ماهیخوار قدری جینج کرد مدتی در آب دریا غوطه خورد

مرغ ماهیخوار مرد و کارمند گفت با او کای فتی راحت شدی وای بر مخلص که باید یکنفس

آب پاشی!  
مادر - پدر سوخته چرا با آفتابه روی سرم آب ریختی؟  
بچه - برای اینکه کلی که بزلفهاتان زدید نیلاسد!

حفظ هو ازونه

آقای وزیر معارف طی يك مصاحبه مطبوعاتی فرمودند که «کارمندان» زائد فرهنگ حتماً باید به «تدریس» در مدارس مشغول شوند.

و سخنگوی فرهنگی توفیق اضافه کردند: چون معلم شدن همین جوری کارمندان زائد فرهنگ، وجود سازمان تربیت معلم را زائد اعلام میکند بهتر است کارمندان سازمان تربیت معلم متقابلاً به کارمندی فرهنگ در آیند تا موازنه حفظ شود!

چینی ساتگو

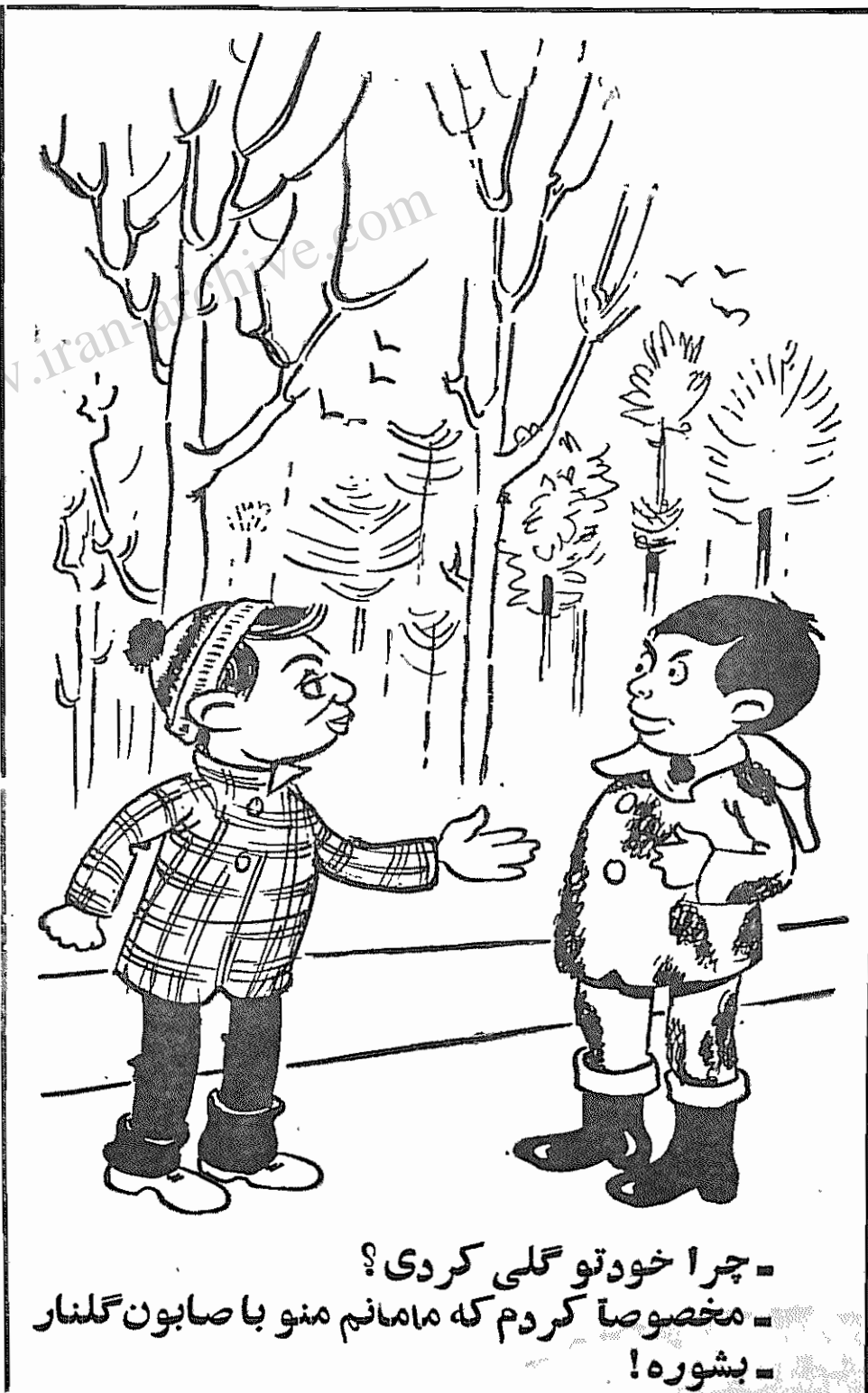


چینی بندزن - ازوقتی چینی ساتگو به بازار اومده کاروکاسبی ما پاك كساد شده .

چینی ساتگو

« داد معشوقه به عاشق پیغام »  
چونکه ساتگو همه چیزش خوبه لنگه اش نیست بدنیا اصلاً توی آن هست غذا روح افزا میخوری گر تو برابم کادو چینی ساتگو تماشا دارد یا بخر ساتگو برام الانه گر که آنرا نخوری از بهرم عاشق باخرد اینرا چوشنید دلبرش نیز از او راضی شد گر تو هم چینی ساتگو بخری

مرکز پخش - حاجب الدوله - عالی الحسابی تلفن ۵۸۰۰۸۶



چرا خودتو گلی کردی؟  
مخصوصاً کردم که مامانم منو با صابون گلنار بشوره!



عالیه باطری برک

ای برادر از معایب خالیه باطری برک  
بهر مردم موجب خوشحالیه باطری برک  
میکنند کار مداوم از برای تو مدام  
مظهر پرکاری وفعالیه باطری برک  
بسکه باشد خوب و کاری شارژ گردد خود بخود  
ای برادر از معایب خالیه باطری برک



خوانندگان عزیز حتماً یادتان هست که طی دو هفته گذشته به شما پیشنهاد کردیم «آفر از چیزی دلخور هستم» دیگر بر نزنید، بلکه شماره ۳۹۶۷۳ تلفن کنید تا ماد دلخور پتان را آفر جنبه عمومی داشت در روزنامه منعکس کنیم.»

طی این دو هفته عده زیادی از دلخورها با تلفن کرده و درد دلشان را گفته اند (بک عده هم کم لطفی کرده اند و بدون اینکه از چیزی دلخور باشند با حرام کردن دو قران پول خورد، سر کا کا را درد آورده اند - از این عده و از همه خوانندگان عزیز میخواهیم که فقط دلخوریشان را خصوصاً اگر جنبه عمومی هم داشته باشد بوسیله تلفن شماره ۳۹۶۷۳ با ما در میان بگذارند که برایشان چاپ کنیم.) حالا برای اینکه چند نمونه از دلخوریهای مردم را بدست خوانندگان عزیز داده باشیم، یکی دوتا از آنها را ذیلاً چاپ می کنیم، شاید مقامات مربوطه (۱) بحرف ما گوش بدهند و موجبات دلخوری را از بین ببرند!

کرده اند و گفته اند که منزل من در خیابان پهلوی کوچه نور بخش سیببند. تاز کیهاد این کوچه یک کافه سازو سرباز باز کرده اند و با کمک زندهای لخت و پستی که مرتباً به این کافه می آیند، به عفت عمومی کمک معنوی می کنند. تا بحال چندین مرتبه به مقامات مربوطه گفته ایم که والله بالله اینجور جاها را معمولاً در خارج از شهر و محل های دور افتاده درست می کنند نه در نایب شهر. ولی کسی بحرف ما گوش نداده.

گرچه بقول بعضیها «تا باشد پنجور دلخوری ها باشد» ولی مثل اینکه این آقا هم پیراهن نمیگویند چون بالاخره هر چه باشد حیاتی گفته اند آبرویی گفته اند بقول شاعر: هر سخن جائی و هر کافه مکانی دارد!

دلخوری اهالی خیابان واب هم خیلی شنیدنی است: اهالی پن خیابان بعد از اینکه مدت ها قول خودشان دوندگی کرده اند با اداره آب کلنجار رفته اند،

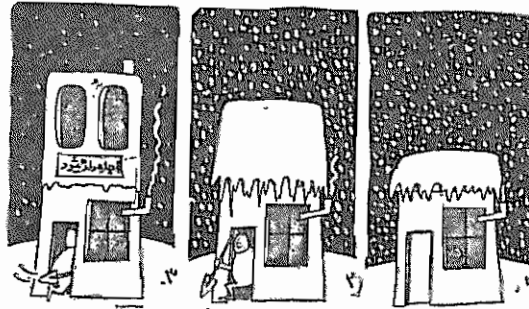
**در کارخانه**

«کوره!»  
کارفرما (باعصانیت) - چرا کوره آجر پزی کار نمیکنند؟  
کارگر - برای اینکه چشمش جائی را نمی بیند!  
«در کارخانه سینه مصنوعی سازی»  
بچه - با با جون اینهارا از روی سینه مامان ساخته اند؟  
پدر - نه پسر، سینه مامان تو از روی اینها ساخته اند!

از اون حرفها:  
**چاخان!**  
شکارچی اولی - چرا رفتی بالای درخت؟  
شکارچی دومی - دنبال شیر کردم!  
«کوتاهترین لطیفه»

به آقای ساعت گفتند:  
- فلانی مرد  
ابرو هایش را در هم کشید و گفت:  
- عجب!... بکلی مرد؟!  
«...»

**بعلت برف زیاد بعضی خانه ها دو طبقه شده اند!**



(بدون شرح)

**چرا کتبی کوئی**

جمع وجود کننده: چراغ موشی

- «من نکویم که بدر ددل من گوش کنید»
- قیمت ماهی «شیلاتو» فراموش کنید «شیراز - ک: فیلتوز!»
- «چه زیبایی، چه رعنائی، چه ماهی» اگر آری برام یکدونه ماهی! «اصفهان - صدیقی - ر»
- «گرنگ دهن آلوده یوسف ندریده!»
- اهالی یکی از محله های تهران هم گرفتاری جالبی دارند: یکمده از خانه های این محله از برق شهرتاری استفاده می کنند و چراغهایی هم که برای روشنایی توی کوچه نصب شده حق استفاده از برق هیچیک از بنگاهای دولتی و ملی را ندارند و در نتیجه شب که میشود سرتاسر محل در تاریکی مطلق فرو میرود. صاحبان برق خصوصی میگویند روشن کردن معاین و وظیفه شهرتاری است و شهرتاری هم میگوید بمن چه مربوط؟ بروید یقه برقهایی خصوصی را بگیرید خلاصه در این وسط مقصر اصلی صاحبان منازل هستند که بر خلاف اهالی محله های دیگر، هم روزشان سیاه است و هم شبشان - منتظر هفته بعد باشید تا دلخوریهای جالبتری را که یادداشت کرده ایم برایتان بنویسیم عجلانها هم دلخورها را به تلفن ۳۹۶۷۳ میسپاریم! یا هو!

**شهر یخ**

زمستان بار دیگر کشت آغاز  
جلوی برف و باران باز شد باز  
من رفیق در این سرمای بی پیر  
نه زبیر انداز دارم نه روانداز  
لحافم آسمان فرشم زمین است  
تمام روزگارم فین فین است  
من از این سوز سرمای زمستان  
شدم چون حضرت حلاج لرزان  
مرتب برف میریزد به فرق! من بی بته لاجون عریان  
چه برفی و چه برفی و چه برفی  
بجان تو ندارد هیچ حرفی  
از این سرمای بی موقع زبانم  
چنان یخ بست در سقف دهانم  
که نتوانم بگورم آرزوها  
شب جمعه روم قرآن بخوانم  
زبانم در دهانم قرص یخ شد  
ز فرط عطسه کارم صبر و جح! شد  
ز سرما خوردگی خوردم چنان «قر»  
که آید از دماغم آب، شرش  
ز بس سقف اطاقم چکه فرمود  
کف آن سربس از آب شد پر  
تو گوئی بینی من ناودان است  
و یا اینکه اطاق بنده وان است  
ز سرما آب در آفتابه یخ بست  
غذا در توی ماهیتابه یخ بست  
مرو امشب سراغ «پنج سیری»  
که دیشب بطری نوشابه یخ بست  
خمار ی گشت سهم با ده نوشان  
ولی شد «سکه!» کار یخ فروشان  
ز سرمای هوا دارم شکایت  
شکایت های بی حد و نهایت  
و نیز از رندهای کله کنده  
ولیکن با که گویم این حکایت  
ز سرمای هوا هر چیز یخ بست  
قلم یخ بست و کاغذ نیز یخ بست

**کار بیکاری!**

«هر هفته بقید قرعه به پنج نفر از کسانی که جواب درست جدولهای توفیق هفتگی را برای ما بفرستند پنج اشترک شمشاهه ماهانه توفیق جایزه می دهیم.»

**ذوق تو امتحان کن!**

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۳	۵	۷	۹	۱	۲	۳	۴
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱
۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱	۲
۵	۶	۷	۸	۹	۱	۲	۳
۶	۷	۸	۹	۱	۲	۳	۴
۷	۸	۹	۱	۲	۳	۴	۵
۸	۹	۱	۲	۳	۴	۵	۶

**اتویوسی -**  
۱- فعالترین عنصر اصلاحاتی!  
- چپق نامسلمون ۲- هنگام  
- او باش بی اول اول و آخر!  
۳- نوعی بایگانی - آدم  
این دوره اینطور باشد بهتر  
است! ۴- کالی که آخرش  
هم نرسید! ۵- این یکی  
را هم قبل از دادن خبر خوش  
میگیرند- جیب بر خوشگل

۶- اگر توی دکان نانوائی نبود سری به اشکاتیان بزنید ۷- آدم  
دویده دوتایش را با هم میزند - لباسی که این روزها ارزشش خیلی  
بالارفته ۸- فیورل پف نکرده - هنوزی که تاش را روی سرش گرفته!

**موشکی!**

- ۱- کارگر مودارا - اکه اینو بدون مرغ هم در خواب به-  
بینید یادشاهید ۲- لواشک مخلوط - نو نوای بینوا ۳- از آن طرف خاچاطور  
میگوید «تکان»! ۴- شب که میشه اینش در میاد - اپل تصادف  
کرده ۵- فلس ماهی فلزی ۶- بنزین معامله - آدم اگر اینطور  
باشد چشم و دلش میدود! ۷- از یا تاسر آبی شده - تو بیخی که  
هنوز بیخ پیدا نکرده! ۸- پر حوصله تر نشان دجال است!

**حل جدول شماره ۳۸**

- قطاری:** ۱- مرد - ۲- الك دولك - ۳- ممه - پس  
۴- زمه - نشکن - ۵- نا - چوب - ۶- کلنار - کپ - ۷- یراق - خدا  
۸- وز - حنا .
- چناری:** ۱- مارزنگی - ۲- رل - مال رو - ۳- دکمه - ناز  
۴- دم - چاق - ۵- کوه نور - ۶- تل - شب - ۷- رکیک - گدا  
۸- سنگ پا .

**برندگان جدول شماره ۳۸**

- ۱- رفسنجان: خانم نوچهر محمد خانی - ۲- تهران: آقای سید  
احمد نبوی - ۳- نهاوند: آقای عباس خرمی - ۴- تهران: آقای ژرژ  
ربیع - ۵- رشت: دوشیزه زهره مستوفی سمعی .

داستان کوتاه :

### تصاویر !

ساعت ۲ بعد از ظهر و خیابان نسبتاً خلوت بود. توی شیش و بش افکار خودم درحاشیه پیاده رو قدم میزدم که ناگهان صدای ترمز شدید یک ماشین و متعاقب آن صدای برخورد ده چیز بگوشم رسید. بی اختیار بطرف صدا برگشتم، دیدم «اپل» زرد رنگی که از یک کوچه فرعی بداخل خیابان میآمده در اثر کمی جا وسرعت با «فولکس» را گن «مظلومی» که در سر همان کوچه توی خیابان پارک کرده بوده تصادف کرده و چراغ جلوی آنرا «بابا قوری» کرده! ماشین «اپل» بلافاصله پس از تصادف بسرعت از محل حادثه دور شد و چون از صاحب «فولکس» خبری نبود نمرة «اپل» را بخاطر سپردم و برای آنکه فراموش نکنم تندتند تمام فکر من متوجه مرد درندی راننده «اپل» بود و از این امر خیلی شکار بودم زیر لب گفتم :  
- آره ارواح پدرت ! ...



پستی ما از بی خاکه زغالی  
متقلش را با سوزاندن نامه های  
خوانندگان محترم گرم میکند  
(انشالله که می بخشید) !

مراغه- آقای علی شاهین :  
حیف و صدحیف که راهبها در اثر کوشش مأمورین بسته شده و گر نه الساعه میآمدم آنجا یک چک آبدار توی گوشتان میزدم تا دیگر توی این سرما هوس کفش و پالتو نکنید !

تهران- آقای م. س. حتماً «گریستف کلمب» خدا بیامریزیک چیزی میدانسته که گفته «مردم ایران افراد پرتوقمی هستند» آخر یکسی چه مربوطست که شما بیکارید و وضعتان خراب است ؟ بگذارید به کارشان برسند !

تهران- آقای فضولباشی: پس جنابعالی انتظار داشتید رانندگان شرکت زائد بجای پاسابهای راهنمایی، بنده وسر کار را از در

میزانی و درمیزی ؟  
... چند لحظه بعد آقای موقری که از قیافه اش آثار نگرانی و ناراحتی هویدا بود و زمین وزمان فحش میداد به «فولکس» نزدیک شد و به واری قسمتهای له شده و آسیب دیده پرداخت .  
از دیدن قیافه صاحب «فولکس» بی اندازه خوشحال شدم . خودم را بهش رساندم و گفتم :  
- قربان سلام عرض میکنم...  
اصلاً مردم ایندوره اتیکت ندارند . آخر باین آدم پدر سوخته الدنگ بگو تو که بلد نیستی ماشین برای چرایش فرمان میشینی ؟ ...  
... ترا چه به «اپل» ، تو باید بری کاری سوار بشوی...  
... اصلاً معلوم نیست چه کسی باین حمالهای یونجه خور تصدیق میدهد ! ... جدا که حیف نان (!)  
با کمال تعجب دیدم مردک از شنیدن حرفهای من عصبانی تر شده است ! با قیافه ای برافروخته و چشمانی از حقد قرمز آمده فریاد زد :  
- آقا معلوم هست چی دارید میگوئید ؟  
از عصبانیت او بیشتر خوشحال شدم ، چون اگر میفهمید که شماره ماشین راننده متخلف را برداشته ام نه تنها عصبانیتش فروکش میکرد بلکه از خدمتی هم که برایش انجام داده بودم خوشحال میشد و بعید هم نبود که سبیل مرا چرب کند .  
دومرتبه سرورده را توی آب گذاشتم و گفتم :  
- از کجا معلوم که این کره خر تصدیق داشته باشد ؟ .. حرفه را بتندی قطع کرد و گفت :  
- آقا بس کنید ، منظور من چیست ؟  
- در حالیکه دفترچه بغلی

جلوسوار کنند؟ واقماً که رودارید!  
جهرم- آقای رضی: پالینکه کاکا توفیق توی اداره روزنامه کرسی گذاشته و تمام کارکنان این اداره تانوک بینی زیر کرسی رفته ایم و قهوه چی مرتب برایمان «چائی» میآورد . بنده آنقدر سردم شده که نمی توانم حتی یک خط مطلب بنده خور بنویسم (!!)

کهریزک- دوشیزه بانمک:  
خیر همشیره، آقای «هیپی» توی مجلس کشتی نمیگیرد ، فقط لایحه تصویب می کند .

تهران- آقای ژرژ ربیع ا  
- علت آنکه یک نامه شهری بعد از ۱۵ روز بدست سرکار رسیده همان یخ بستن خیابانها بوده و اداره پست در این مورد هیچ تقصیری ندارد!

کرج- آقای حمید ستودگان:  
متأسفانه طبق لایحه جدید استخدام سرکار که ۱۷ سال سابقه خدمت دارد باید ۲۳ سال دیگر هم زحمت بکشید تا شاید آخر سر «بازنشسته» شوید ولی انشالله قبل از تصویب لایحه استخدام حضرت صاحب (ع) ظهور می کند و کارها بهتر خواهد شد .  
«لب کلفت»

### بآهنگ «تنهای تنها مانده ام»

خواننده : دیلمه بیکار  
نوازنده : لیسانیه بیکار

### بیکار بیکارم هنوز!

بسکه دویدم روز و شب  
جانم دگر آمد بلب  
کاری نشد پیدا و من !  
بیکار بیکارم هنوز  
بیکار بیکارم هنوز  
« هر آتشی روشن شود  
دودش بچشم من رود ،  
گر چه دویدم دائماً

نه کارو باری نه پول و مولی!  
تنگ آمدم دیگر که من :

( لطفاً اینجا را خودتان همینطوری و بدون بزنیاد )  
( آواز ) :  
دیری دیرم دیری دیری ....

هرچه گشتیم در این شهر کسی یافت نشد

که بدانند غم بیکاری و بی پولی ما ....

( و بدون ) : دیری دیری ....

خون شد دلم یارب دگر  
شش سال ونیم میشه که من

بیکار بیکارم هنوز  
بیکار بیکارم هنوز



بیکار بیکارم هنوز  
بیکار بیکارم هنوز  
از بقراری - از این ملولی  
بیکار بیکارم هنوز  
بیکار بیکارم هنوز

بیکار بیکارم هنوز  
بیکار بیکارم هنوز  
بیکار بیکارم هنوز  
بیکار بیکارم هنوز

### « در آمریکا اتومبیل بدون رل اختراع کرده اند . »



- ملاحظه می کنید ؟ ما قبل از آمریکاییها ماشینهای بدون رل اختراع کرده ایم !!

«برائز ریزش برف در چند نقطه «بهمن» آمد و راهها را بند آورد .»

### وی و بهمن!

گفت : هرچه ماهها طی میشود  
راهها در ماه «دی» بند آمده  
هی طبیعت رو به سرما میکند  
وای از «بهمن» که غوغا میکند

### درس جمع

- معلم - ۴۶ چقدر میشود؟
- هوشنگ - میشود ۹
- معلم - درست فکر کن.
- هوشنگ - میشود ۱۱
- معلم - باز هم فکر کن
- هوشنگ - میشود ۸
- معلم - چرا نمیگویی ۱۰ ؟
- هوشنگ - چون میدانم که
- هوشنگ میشود ۱۰ !! «س - ا»

- مردسال :
- بدنبال معرفی « مرد
- سال» از طرف ینگه دنیاییها
- بدینوسیله کاکا توفیق اعلام
- میدارد. سال و زمانه «ماهی
- یکی ۲۵ تومن، مرد سال
- واقعی کیست که بتواند
- یکدانه ماهی بخرد !

را که شماره «اپل» را توش  
یادداشت کرده بودم از جیب بیرون  
میآوردم ادامه دادم :  
- ... مرد که پیروز با دو  
خروار فیس و باد پشت اپل نشسته  
بود و محکم به فولکس شما زد... ولی  
جنابعالی اصلاً ناراحت نباشید چون  
بنده نمرة «اپل» او را برداشته ام .  
... با یک حرکت سریع  
دفترچه بغلی را که مخلص مشغول  
ورق زدن آن بودم از دستم گرفت  
و آن را بشدت توی سرم زد و در  
حالیکه خون بصورتش دودیده بود  
گفت : - مرد که احمق مرا دست  
انداخته ای یا خودت را ؟ .. من  
همان راننده او پلم که باین فولکس  
واغن قرآنه که راننده الاغ آن  
آنرا سر چهارراه پارک کرده زدم!!  
«ب - صدی»



### روی جلد دو هفته قبل توفیق و آقای ساعت!

پنجشنبه دو هفته پیش، آخرهای شب بود و داشتیم بند و بساط را جمع میکردیم تا «جیم الفجا» رادمش بدیم که یکمرتبه در اطاق باز شد و بی مقدمه سرو کله «آقای ساعت» پیدا شد !

همانطور که معمول ماست تعارف کنان ایشان را بردیم صدر مجلس و نظر تازه وارد را در مورد کاریکاتور صفحه اول توفیق خواستیم .

وردست کا کا برای اینکه طرف را خوب شیر فهم کرده باشد بایشان گفت :

- این کاریکاتور صفحه اول ماست که بمناسبت روز ۱۷ دی روز حقوق زنهای کشیده ایم ، اینها هم خانم و کیلها هستند که دارند حقوق میگیرند ، زبرش هم نوشته ایم «ما که الحمدلله بحقوقمان رسیدیم!» چی میفهمید ...؟

... آقای ساعت ابروهایش را بعلافت تفکر درهم برد و چینی هم به پیشانی اش داد و بعد یکمرتبه نیشش را تاپس کله باز کرد و فریاد زد :

به ! ... بابا شما هم که خیبط کردین ... آخه هفتدم برج که حقوق نمیدان ! ! ...



«اشتباه»

سلام محسن خان حال شما چطور است ؟ چند وقته از مسافرت برگشته اید ؟ چقدر شکلتان عوض شده !  
 - آقا شما اشتباه میکنین من محسن خان نیستم. اسم من محمود است .  
 - عجب! عجب! پس اسمتان هم عوض شده!؟  
 (ص-ا)

الفرض باجنس زن دعوا میکن!  
 زین سپس با ما چنین بد تا میکن!  
 توفیق - مانامه «بانو: م-ج»  
 را عیناً چاپ کردیم ، از کلیه زنها و مردها هم خواهش می کنیم که اگر در این مورد نظریه ای دارند برای روشن شدن موضوع ! برای ما بنویسند .

میسرائی شعرهای چرت و پرت سنبهات را بهر ما پر میکنی از چه رو اینقدر با زنها لچی روز و شب با ما تغیر میکنی بسته ای بر جنس زن اسناد بد جنس زن را سخت دلخور میکنی ای که هستی دشمن جنس لطیف بازن خود هم همینطور میکنی؟ رفته ای روغن نباتی خورده ای حال، بر مردی تظاهر میکنی! دستگاه عشق تو معسوب شد ، باز هم داری تکبر میکنی تو بقول خویشتن از دست زن «مثل یابو رو به آخور میکنی! روی گاه و بیونجه بیثونه کنان ، از نبوغ خود تفاخر میکنی»؟! ای بقریان تفکر کردنت مغزداره که تفکر میکنی؟! حال میرانی تو ز بهار از خویش بعد اظهار تحسر میکنی تظاهر از جنس زن دلخور شدی باطناً از او تشکر میکنی

«حضور محترم کاکا تسوفیق خودمان !»

در صفحه ۱۹ شماره ۳۹ آن روزنامه قطعه شعری تحت عنوان «دفع فاسد بافقد» بنام «شبهه الشعرای کازرونی» - که ما زنها «شبهه آدمها؟!» هم قبولش نداریم! - چاپ شده بود که در تمام ایبات آن از جامعه نسوان ایراد گرفته شده بود . لذا شعرجوابیه زیر برای چاپ در آن روزنامه فکاهی ارسال میگردد - متمنی است با حسن توجهی که آنجناب بجامعه زنان ایرانی دارند امر بدرج آن فرمایند .  
 بنمایند همی از طرف کلیه خانمها:

بانو م - ج  
 بر مردی تظاهر میکنی!!  
 از چه رو اینقدر غرغر میکنی جنس زن راهی تمسخر میکنی

- این تانکه با چی تصادف کرده که اینطور داغون شده؟  
 - با جیب ویلیز

جیب ویلیز

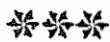
«چنین گفت رستم باسفندیار»  
 که این اسب «مخلص» که می خور شد در کرم نمیخواهم این «رخش» را مرا اسب باید بدربار رود با آب و با تش زنده خویش را ز دریای مازندران رد شود بدو گفت اسفندیار - ای عزیز که «ویلیز» همونه که میخواستی هم الانه تو سوی «ویلیز» رو

که جیب ویلیز است بسی یکه تاز بشین پشت فرمان ، بده همی تو گاز



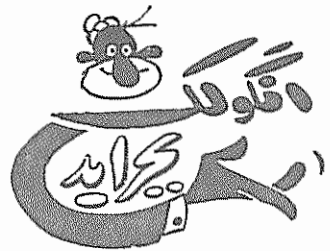
همان - این بچه شما که هیچوقت صورتش را نمی شناسی چطور انقدر تمیز شده؟  
 زن صاحبخانه - از وقتی که ((صابون عروس)) میخریم هر روز صورتش را می شورد!

وجه تسمیه  
 خواهم ایدوست ترا واقف اسرار کنم  
 شرح احوال دل خویشتن اظهار کنم  
 بامدادان چو ز خواب سحری برخیزم  
 سر رو شویم دپس روی به انبار کنم  
 تا کلنگی بسر دوش نهم، بیل به کف!  
 کیرم و، باید هر کار بهنجار کنم  
 هر کجائی که رسیدم بزمن زود کلنگ  
 بهر انبای وطن باید تا کار کنم!  
 غرض این است کلنگی بزمنی برسد  
 فکر پایان عمل نیستم اقرار کنم  
 علت این است «کلنگی» شده ام شهره شهر  
 زچه رو این لقب خویشتن انکار کنم؟  
 ح- ی: سهراب



دختر حوا

پیردختر خوشبین کسی است که اگر عزرائیل هم سراغش بیاید خیال کند خواستگار است! \* از جینا پرسیدند زنها ایرانی را چگونه دیدی؟ گفت - منکه هر چه دیدم پودر و ماتیک و کرم و ریمل بود بنابر این نمیتوانم در باره قیافه حقیقی خانمهای ایرانی یعنی چیزی که فعلا ندیدم قضاوت کنم! شیراز: «ک - فیلی» \* زن واقعی یعنی موجودی که حتی خودش هم نداند چند سال دارد! آبادان: «ع- باوی»



سپیدوسپناه: صاحب ماهی کیست؟  
انگولکچی: صاحب اسکن!  
ترقی: در اسفندماه مجلس تعطیل میشود.  
کاکا: خب میگی چیکار کنیم؟

سولمده بخوریم!  
اطلاعات هفتگی: انجمن انتقام از مردان بر ریاست یک دختر جوان تشکیل شد!  
ممولی: تا مردها باشند دیگر دروغن نباتی نخورند!

اطلاعات بانوان: برای اینکه باچشمان خسته و عضلاتی کوفته از کنار تلویزیون برنخیزید چه باید بکنید؟  
گشنیز خانوم: باید تلویزیون را خاموش کنیم و باخیال راحت پای آن بنشینیم!

کیهان: رهبران سابق زنگبار اعدام و حبس میشوند.  
ممولی: یعنی اول اعدامشون می کنند بعد میندازندشون توی زندان؟!  
سپیدوسپناه: من مشغول کاشتن یونجه هستم.

ممولی: آدم عاقل باید بفکر آذوقه زمستانش هم باشد!  
ترقی: برس تصاحب عواید کنکور عمومی، بین دانشگاه و وزارت فرهنگ اختلاف افتاده است.  
کاکا: بیشون بگو دعوا نکنن، با هم بخورن؟

فردوسی: در سال ۱۹۶۴ هم مبارزه ملتها برای بدست آوردن آزادی ادامه دارد.  
کاکا: در سال ۲۹۶۴ هم همینطور.  
آسیای جوان: آقا شما نامزد دارید؟

انگولکچی: داشتیم، تموم شد!  
اطلاعات: درباره وضع تربیتی جوانان و اصلاح آنان صحبت شد.  
توفیق: باز هم میگن کار مثبت انجام نمیشه!

کیهان: سناتور متین دفتری درباره شهر تهران گفت: اینک شهر نشد، هیچ چیزش درست نیست.  
ممولی: سناتورهاش چی؟!  
پیغام امروز: چرچیل بمجلس عوام رفت.

کاکا: لابد برای عوام فریبی!  
اطلاعات بانوان: برای تعیین مرزهای ابرو...

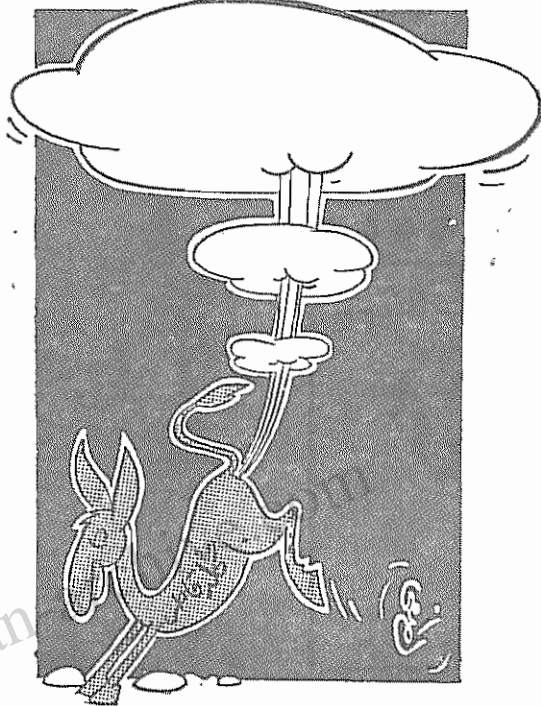
ممولی: باید دوسه ردیف سیم خاردار جلوی آن کشید!  
مهر ایران: زا کلین کندی نامزد معاونت ریاست جمهوری آمریکا شده است.

ممولی: به بینم! حالا معاون رئیس جمهوری آمریکا کیه؟!  
کیهان: توفیق درآمد.  
مالیاتچی: بکا (کا) - یا الله زود باش مالیات بردارمشو بده!

### نوعی مبارزه

بر اساس رسیدگی های بازرسی کل کشور کاشف بعمل آمده که عده ای از مسئولین انبارهای مواد مخدره دست اندرکار تعویض تریاکهای مکشوفه مأمورین شده و یک تن و نیم تریاک را با سریشم و قره قوروت عوض کرده اند.  
البته عمل تعویض آنها بدون اجازه بزرگترها کار صحیحی نیست اما در عین حال به مسئولین تریاک عوض کنی انبارهای مواد مخدره هم اعتراضی نباید کرد زیرا عالی ترین سیستم مبارزه با مواد مخدره همین سیستم است که آقایان اختراع کرده اند!

« سناتور گلدواتر امریکائی گفت اگر رئیس جمهور بشود آزمایشهای اتمی را از سر میگیرم. »



انثجار اتمی «گلد قاطر»!

### دهوت به ناهار

سازمان ملل متحد - دبیرخانه سازمان ملل متحد اعلام داشت که خانم فردریکا ملکه یونان روز ۲۵ ژانویه ناهار را میمان اوتانت دبیر کل سازمان ملل خواهند بود.  
توفیق - با توجه به حوادث اخیر قبرس و یونان و نا در نظر گرفتن بلا تکلیفی فعلی یونان نایب مقیم قبرس که منتظر نتیجه کنفرانس لندن هستند اقدامات ناهار آمیز سازمان ملل در خور هو گونه ستایش است!

### یک خبر کلنگی

طبق یک خبر صد در صد کلنگی، ترک اعتیاد مردم از سیگار که موجب کاهش درآمد دخانیات شده در محافل بودجه ای با حسن استقبال عجیبی روبرو گردیده است زیرا امسال هم طبق معمول ستواتی، بودجه کل متوازن نبود یعنی درآمد خیلی بیشتر از مخارج بود ولی با از بین رفتن مقداری از درآمد، بودجه کل متوازن شد و رفع نگرانی گردید!



- چرا صدراعظم دیگه نطق نمیکند؟  
- میترسه روزهش باطل بشه!؟

### من کیستم

چرا خوار و بیقدر کردی خیالم؟  
عزیز دلم، من مگر آشغال؟  
چه بندی لبم را؟ مگر بنده کیستم؟  
چه دوزی دهانم؟ مگر من جوالم؟  
چرا ای ستمگر بخاکم فکندی؟  
مگر بنده سنگ و کلوخ و سقالم؟  
چرا اینچنین گازگیری تنم را؟  
مگر ای پری، من خیار و بلالم؟  
چرا میگری بدین تندی از من؟  
مگر بنده علم و شعور و کمالم؟  
چرا در تن و جانم آتش فکندی؟  
مگر لنگه هیزم یا زغالم؟  
چرا مانده ام بی نصیب از دهانت؟  
مگر موز گندیده یا سیب کالم؟  
چرا میکنی هی شکارم، بیم جان؟  
مگر من بز کوهی ام یا غزالم؟  
چرا با دو دست هوس پیکرم را در افکندی از پا؟ مگر من نهالم؟  
چرا دام در راه من میگذاری؟  
مگر من چو روباه یا چون شغالم؟  
چرا اینقدر داری از بنده نفرت مگر من، عزیزم، یکی از رجالم؟



«خروس لاری»

### جو اب دند انشکن

کلنگی صدراعظم را چنین گفت: که ای دلدار من، با من مکن جنگ بیاسخ صدراعظم گفت او را که ای نا آشنا با علم و فرهنگ اگر روزی بجنگ من بیفتی بگویم تو رتق مغز تو بر سنگ



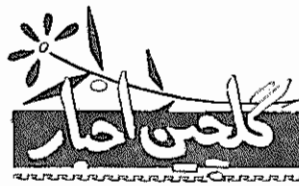
لطیفی

بدون شرح!

ماه رمضان

جیانگرد

ای سورچران مژده که از نو رمضان شد  
اطعام مساکین! همه جا ورد زبان شد  
در دم دم مغرب اتول شرکت زائد  
از پیش بسی پیش، کنون زور چپان شد  
ممنوع چو شد خوردن و سیگار کشیدن  
اوضاع ادارات چنین گشت و چنان شد  
زاهد که بجز جمعه به حمام نمیرفت  
هر شب سوی گرمابه بی غسل روان شد  
شد سکه ز نو، کاسبی و کار حمومی  
از بسکه بحمام روان پیرو جوان شد  
از ضعف، چوبا روزه، کلنگی توان زد  
انده نصیب علم بسته دهان شد  
تعطیل شده کافه و از برکت اینکار  
بسی پول که در کیسه بهمان وفلان شد  
اکلیدن و شربیدن شد منع در انظار  
آژدان چواجل مدعی روزه خوران شد  
افموس که از آمدن ماه مبارک  
قندوشکر و گوشت و نان بازگران شد!



کلاس درس

مطلب زیب، تحت عنوان «يك هفته در مجلس» در شماره ۹۲ مجله امید ایران چاپ شده، بخوانید خاصیت دارد:

«این روزها مجلس شورایی قیافه نا آشنائی دارد مثل اینست که هنوز تکلیف نمایندگان ملت معلوم نشده و در حقیقت نمایندگان مجلس سه دسته هستند... دسته اول آنهایی هستند که در مجلس نبوده و شاید فکر مجلس آمدن هم برشان نزده و حالا که بخت یارشان شده و روی کرسی و کالت تکیه زده اند مثل شاگردانی که در کلاس اول ابتدائی وارد شده اند منتظرند به بینند معلم چه میگوید تا آنها انجام بدهند...»

«معلمت همه شوخی و دلبری آموخت! عتاب و ناز و جفا و استمگری آموخت!؟»

«در حاشیه جلسات پارلمان» می نویسد: «میگویند در مجلس علاوه بر گروههای متشکل و مختلفی که تشکیل گردیده یکعه از کلام پیرو ریاست مجلس مهندس ریاضی شده و در مجلس مکتب «ریاضی» بوجود آورده اند نحوه کار این عده اینست، با همه بسازند، کارهای شدید و حاد نکنند و اصولاً کاری بکار کسی نداشته باشند فقط هنگام رأی دادن موجودیت خود را بر رخ بکشند!»



۱۹

پاریس - ۱۰ ژانویه

اصغر جون، لام علیک!

آهفته بدجائی بامان خدا ولت کردم و نامدرا ختم کردم، درست عین بزنگاه و سر قسمت حساستی!.. عین «آخر سری اول» فیلمهای بزن بزن!

دفعه قبل از زیباییهای جاندار و «لرزان» و متحرک «ساحل لاجوردی» برای نوشتنم و حال برایت از زیباییهای بیجان آنجا بنویسم:

این غریبههای پولدار و خوش ذوق - برای گذراندن چند هفته تعطیلات سالانه خود - در ساحل لاجوردی زیباییهای شرق و غرب را در هم آمیخته اند. در تمام طول کناره دریا، در یکطرف زیباییترین پلاژها و در طرف دیگر خوشگل ترین ویلاها که همچون پرتابوس رنگارنگ و خیال انگیز است قرار گرفته و در وسط خوش قدوبالا ترین نخلها قرار دارد که با يك حالت شرقی سب آسمان کشیده اند و همه جا، خانه و نماز و در و پنجره و کوچه و خیابان و جاده و حتی دیواره سنگی کوه غرق در گل و گیاه است.

ساحل لاجوردی روز و شب زیباست ولی نمیدانم چرا برای ما شرقیها همیشه شب زیبا تر است!.. شاید این علت که بیشتر اهل رؤیا و تخیل هستیم. در خیابانها اینکه صد مرتبه از گردشگاههای ما قشنگ تر است، شب هنگام، موقعیکه از يك محل نامرئی در داخل چمنها بانور افکن آبی از پائین به شاخه های سبزرنگ و خوش فرم نخل نور میپاشند و در اطرافهای طبقه های پنجم و ششم و بالاها چراغهای قرمز با نور ملایم خود تک تک روشن میشوند. رفیق همسفر من کاملاً خیالاتی میشود!..

من خوب دقت کرده ام: تقریباً همه این غریبهها از دیدن زیبایی بوجد می آیند و بارقه خوشحالی در چشمانشان میدرخشد ولی نمیدانم چرا انورماد، نخل، دریا، يك تکه ابر سرگردان، صدای امواج، سکوت شب، آواز زنجرها، ناله يك مرغ ناشناس و ورزش نسیم مارا غمناک میکند؟ اصغر، تو فکر نمیکنی این زیباییها هم حکم شراب راداشته باشند و اصل و باطن هر کس را بروزد دهند؟!...

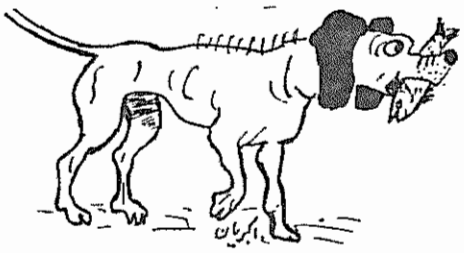


خوب اصغر جان حالا که در آهفته از وضع «آب و هوا؟!» و در این هفته - تا اینجا - از وضع جغرافیائی این منطقه مطلع شدی لازم است برایت وضع «سیاسی؟!» و «استراتژیکی؟!» اینجا را برایت بنویسم و «موقعیت اتباع خارجی؟!» یعنی خودمان و بقیه را!

راستش را بخواهی «کوت دازور» درست همانجائست که «ایمان فلک رفته بباد» - در فصل تابستان از چهار گوشه دنیا هفتاد و دولت میریزند اینجا... هیچ کاری هم ندارند جز تفریح کردن و خستگی در کردن و استخوان تر کاندن! که البته ماهم هیچ فرقی با دیگران (در این مورد بخصوص!) نداریم. اغلب اینها اروپائی هستند و پس از آن پولدارهای آمریکائی و در مرحله آخر تعداد محدودی دانشجویهای آفریقائی و آسیائی مقیم فرانسه. (البته اروپولهای خودمانهم اینجاها زیاد می آیند ولی اصلاً شعورش را ندارند که پولشانرا چطور خرج کنند!) حالا تو حساب کن بین چه قشقرقی میشود: از هفتاد و دو ملت «دختر» بقیه در صفحه ۱۵

کاریکاتور وارده:

«ماهی گیر آمده نمیايد»



حالا کجا بروم که آمده سرخر نشوند!؟

چامانده از:

ستون دلخورها

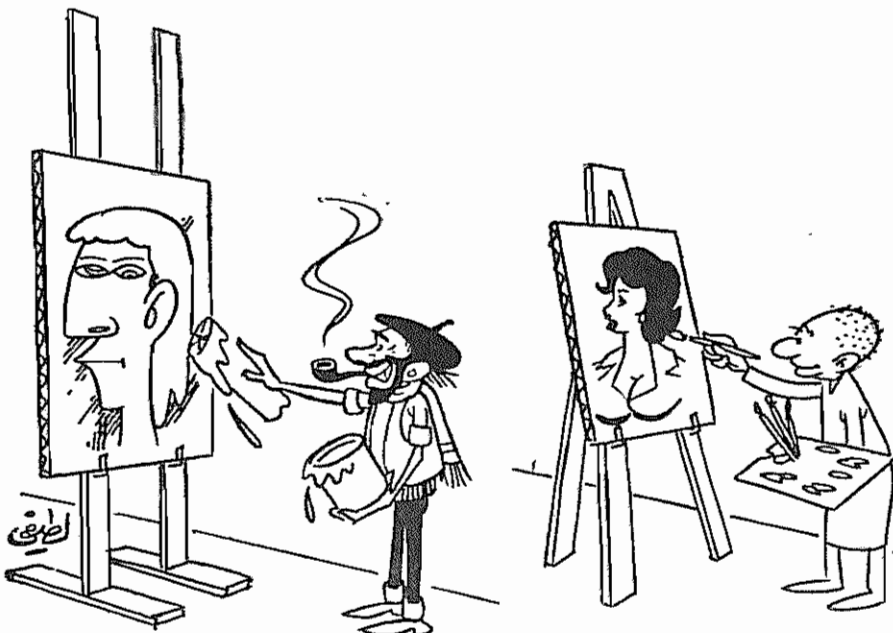
پریروز چند نفر از دلخورها به اداره روزنامه توفیق تلفتن کردند که هفته پیش برای شستشو به حمام ویلا رفته ایم و متأسفانه این استحمام برای ما خیلی گران تمام شده و در امانت ما را از توی حمام برده اند و آخر سر از ما خواهش کردند که يك چیزی به اوستا

حمومی بگوئیم . کاکا : حتماً اوستا حمو، یادش رفته که : شعر «هر که دارد امانتی موجود بسیار دینده وقت و در تسپارد اگر شود مفقود بنده مسئول آن نخواهم بود را بالای سر در حمام بچسباند.



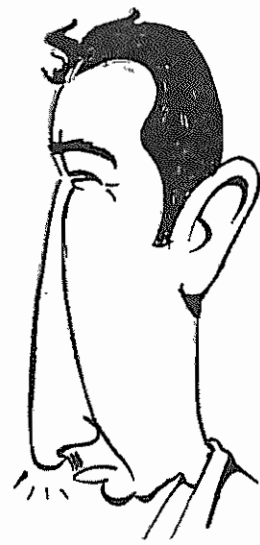
«نمایشگاهی از آثار نقاشی دیوانگان تشکیل شده»

نقاش مدرنیست ↓



... و نقاش عاقل!؟

نقاش دیوانه



... بنده ناچارم سیزه صراحتاً عرض کنم که مخلص بو دنیا به چوخ چوخ تجربه کرده‌ام و بالاخره منه کاملاً ثابت اولوب که یکنفر فیمیده کیشی، اساساً باید همه کارش سیاسی و مقارن سیاست اولسا ... یعنی اگر تشنه اولدی، خواست بیرلیون سو بیاشامد، حتماً باید موافق سیاست باشد ... خواست ایله ازدکان ناتوانی بیردانه چورک نسیه بخرد، حتماً باید سیاست رادراین مورد رعایت ایله سون ... تاچه رسد به بو یوک ایشلر! در اینصورت قرار اولوب که در بیزیم خانه و همچنین در بیزیم دکان، از این بعد هر نه در جریان است بر نامه‌سی طبق موازین سیاسی تنظیم شود و خاطر جمع اولون که بوجور هم عمل خواهد شد . بعد از ابلاغ بو سیاست بتمام اوشاخلار در منزل، و بتمام کور و کچلهای فکسنی در دکان دا، تصور ایله دیم که دیگر بو بن سورا کارها لاپ روبره است، غافل از اینکه نورچشمی کره بز بنده زاده تازه دن فیلس یادهندوستان ایله دی بیلمیرم کدام چه دن رفته است بیر توپول هوپول «قیزا» پیدا کرده ایله با هم قرار مدار کوپول لری بزودی زود «توی» راه بیاندازند که سیز میفرمائید بساط عردسی، اما بیزه معروف است به «توی» .

ما در هروئین کشیدن هم شانس نداریم، با این دماغ روزی پنجاه «سی سی» هم بشیم به تیش نفیسه؟! ...

میگوید صبر ایله بیینم کابینه تکلیفی نه اولار؟! گفت بله . گفتم مگر نه اینکه شهر داری بیله گرفتاری تکلیفی اولوب که از سپور گرفته تا تواناترین افراد، فرمایش بو یورور صبر کن تماشا ایلایخ کابینه میرود با میماند؟! گفت بله .

گفتم مگر نه اینکه مالیاتبا وصول اولماز، اصلاً هیچکسه رمق نمونده که مالیات معنی سر را باند و علتش بود در که خلق خدا مایل است بفهمد کابینه دوامی وازی با یوخ؟! گفت بله . گفتم وقتی هرایش، هراقدام، در این روزها لاپ کابینه دن مرتبط اولار، آیا خلاص سیاست بو خودور که من و تو برویم او غلانه دست بالا کنیم؟! ... یعنی سن تصور ایله میرسن بو عمل خلاف امور سیاست جاری داخل خانه خودمان از آب درآید؟! ... اروات قدری فکر ایله دی گفت هر نه خودت صلاح مصلحت بیلمیرسن همان یاخچی دورا... ایله منم عرض ایله دیم باین تخم جن حالی ایله برای عروسی عجله ایله مه سون، صبر ایله به بیینم کابینه تکلیفی چه میشود تا سر فرست!!



« آقای ۴۲ »

## مسابقه مضمون كوك كردن!

عکس زیر را که عکاس نغاله‌ما با زرنگی فراوان از يك ملاقات صدراعظم کمربندی ۱ با «صدراعظم کلنگی» گرفته برایتان چاپ کردیم و خواستیم که یکدفعه هم شما برای اینها مضمون كوك کنید - درست به ژست و قیافه این «دو صدراعظم» توجه کنید و حرفی را که بهم میزنند حدس بزنید و برای ما بنویسید که بهم چه میگویند؟ این هفته خوشمزه ترین مضمون را که آقای ع- قهرمانی كوك کرده در سفیدی جلوی دهن حضرات چاپ میکنیم و باقی جوابهای رسیده را بعلت کمی جا بصورت سؤال و جواب در زیر عکس می نویسیم . شما هم اگر مضمون شیرینی کیر آوردید برای ما بنویسید تا بنام خودتان چاپ کنیم . منتظر عکس جدید ما باشید!



میترسم با این تق تق کلنگت مردموا خواب بیدار کنی ها!

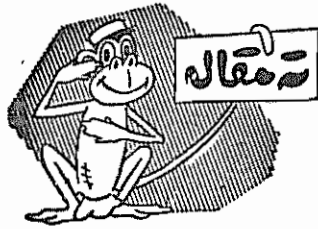
خیالت راحت باشه، با اون لالائی هائی که تو بر اشون گفتی فکر نمیکنم حالا حالا از خواب بیدارشن!

کمربند - چه نوع روغنی مصرف میکنید؟! کلنگ (با گردن کج) - روغن نباتی! «نوشی» صدراعظم کمربندی - هن فقط حرفشو میزدم! صدراعظم کلنگی - منم فقط کلنگشو میزنم؟! بابل: «ی- صفا بخش» صدراعظم کمربندی - داش اسدالله چی شده؟! چرا انقدر توهمی؟! صدراعظم کلنگی - والله دسته کلنگم در او منده میترسم فردا یگروز از عمرم به پیکاری بگذره؟! «ح - موسوی زاده»

بقیه از صفحه ۱۴

مکتب مرگما» و از هفتاد و دو ملت پسر «با صد هنر آراسته» ... و هر دو دسته غرق در هفت پارچه اسلحه برای گول زدن همدیگر (البته برادر این موضوع راهم برایت بنویسم که دخترها زیاد هم با اسلحه احتیاج ندارند و در این بردها این پدر سوخته‌ها هر چه دست خالی تروبی حصارو دفاع تر بمیدان بروند فاتح ترند! ولی جوانها مخارج تسلیحاتی فراوانی دارند!) حالا تو میتوانی در «کوت داور» موقعیت رفیقت جواد آقای دزد زده یکتا پیرهن را که شبها هم توی چادر میخوابد در مقابل بچه قهرنگیهای پولداری که و بلاهای شخصی و اتومبیل شکاری! و کشتی تفریحی دارند حدس بزنی که چقدر خیط و پیطا است: «جواد آقا بچه کلنگ!» رقیب عشقی «چارلز پسر سرمایه دار نیویورکی»؟! ... ولی باید برایت بنویسم که قبل از دلار و یورو کشتی و اتومبیل، عقل و شعور و هوش و ذکاوت و اعتماد بنفس دردنیاهمیت دارد - نه در این امر بلکه در همه امور! رفیق ایرانی یکتا پیرهن تو نیز در ساحل لاجوردی از مستر چارلز آمریکائی با همه دلارها، وویلا و اتل و کشتی اش موفق تر بود چون از او خیلی نغاله تر بود!

چرایش را هفته آینده برایت مینویسم - با خیلی چیزهای دیگر . یا حق!



«... دکتر مولی بهمه‌خا نوماو آقا یونای خودش سلام میده!»

با کمال معذرت باید ممولی برایتان بنویسد که با وجود اینکه از یکماه قبل قول داده بودیم از این هفته توفیق را ۸ زار بکنیم و با وجود اینکه بالای صفحه اول این هفته در رنگ قرمز این قیمت چاپ شده ولی کاکا توفیق در آخرین لحظه تصمیم گرفت برای اینکه قاطی بعضی‌ها نشود باز هم توفیق را (با مشکلاتی که برای ماو شما دارد) همان «۷ زار و دهی» منتشر کند. یکماه دیگر هم برای اینکه ماقاطی دیگران بر نخوریم با مشکل «دهی» سازید، از اول ماه بعد انشاالله ترتیب ۸ زار را میدهیم .

عدمای از خواننده‌ها که دلشان درو طاچه ندارد هی از ما سراغ «سالنامه توفیق» و «شماره مخصوص عید» توفیق هفتگی را میگیرند .

خدمت این خواننده‌های هفت ماهه خودمان باید عرض کنم اولاً که خودتان میگوئید «شماره مخصوص عید توفیق» پس صبر کنید تا شب خود عید!

(شعرا و نویسندگانی تهرانی و شهرستانی و مقیم خارج توفیق هم با دشان باشد که از همین حالا مطالب «مخصوص» خود را همراه بایک عکس خوشگل با درس دفتر بفرستند .

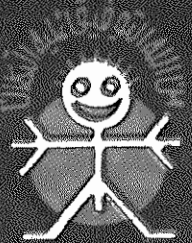
در مورد «سالنامه توفیق» هم باید خدمتتان عرض شود که از اول پانزدهم اسفند ماه مشغول تهیه آن شده‌ایم و در ماه اسفند بهتر از سال گذشته تقدیمتان میکنیم .

از حالا هم برایتان مینویسیم که آنرا همان روز اول بخرید و اگر مثل سال گذشته روزهای بعد کیر همه‌تان نیامد از ممولی کله نکنید!

خواننده‌ها از «بعضی چیزهای دیگر» هم از کاکا توفیق «بعضی سؤالها» کرده‌اند که بعلت «بعضی جریانات» از جواب دادن با آنها معذوریم!

(انشاءالله میبخشیدها?) خوب دیگر ممولی «جیم الف» را دمس میدهد و تا هفته دیگر شما را بخیلی چیزهای خنک و از جمله هوای «خنک» فرجبخش زمستانی! میسپاریم .

یاعلی . راستی تا یادم نرفته بهتان بگویم که اگر این خط را من اینجا نمینوشتم این ستون درست خط کسر می‌آورد و ما را جلوی کاکا کلفت میکرد!



چونک استیج کت باشریزبان  
حقیقت سسر کم انسان که دلک

# روزنامه نگاه توتینا

انتقادی، اجتماعی، سیاسی

رئیس بیت تحریریه: دکتر عباس توفیق

سوپروایزر حسین توفیق

صاحب امتیاز میر: حسن توفیق

توفیق روزنامه ایست قی و ستیل که هیچ ضرب و کت سوزینی بشکلی ندارد



«هایی بی!» - ای داد بیداد... اگه دیپلم داشتیم تو کنکور دانشگاه قبول میشدم ها!!